

اعتبارات هر وزارتخانه را با بر پیشنهاد وزیر مسئول یکجا تصویب کند و در جزئیات عوائد و مخارج مداخله ننماید. علاوه بر آن در مواقعی که مجلس مفتن تعطیل بود امپراطور میتواند بموجب احکام شخصی مخارج فوق العاده ای را تصویب کند.

نایبئون آزادی اسخانیات را نیز از مردم فرانسه سلب کرد و برای اینکه و کالای مجلس از طرفداران وی انتخاب شوند. حکمی بحکم ولایات فرستاد که هنگام انتخابات مردم را انتخاب کسانی که دولت و کانت ایشانرا بعضی مبداد مانزم سازند و حتی امر داد که از تبلیغات محالین دولت جلوگیری کرده و بحکم ساسی آنانرا بر هم زنند نایبئون سوم مد نظر بق تا سال ۱۸۵۹ با نهایت خود سری و استبداد سلطنت کرد. هیچیک از احزاب سیاسی فرانسه نیز با وی یارای مخالفت نداشت، زیرا اکثر کرسیهای مجلس را طرفداران خویش اختصاص داده و احزاب توانای سابق. مانند حزب طرفدار خانواده ارلئان و حزب جمهوری خواه را بواسطه تبعید کردن سران و مدبران حزب براکنده و ناتوان ساخته بود.

در سال ۱۸۵۸ یکفر ابطالیاتی موسوم به آرسینی^۱ که آرزوی نکردن نایبئون با ایتالیا برضد اطربش ناراضی بود. سه بمب بر کالسکه وی انداخت (۱۴ ژانویه) و بالتسجه ۱۵۶ نفر را مجروح و مفنول ساخت، نایبئون چون در کالسکه نبود از مرك نجات یافت، و نبی آتسوء قصد را بهانه کرده بتام حفظ آسایش عامه. قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن میتوانست اشخاصی را که در انقلاب ژون ۱۸۴۸ و حوادث ماه دسامبر ۱۸۵۱ مداخله داشته اند و دولت وجود ایشانرا در مملکت میخل آسایش عامه می بندارد، بی محاکمه توقیف

و تبعید کند و بدینوسیله سیصد نفر را که بهیچوجه سوء قصد آرسینی بدیشان مربوط نبود دستگیر و تبعید کرد.

در سال ۱۸۵۹ ناپلئون اندکی از استبداد خویش کاست و کسانی را که سابقاً بعلل سیاسی محکوم و تبعید شده بودند عفو نموده اجازه بازگشت داد. دو سال بعد در ۳۱ دسامبر ۱۸۶۱ نیز بموجب حکم مجلس سنا اختیاراتی را که از مجلس مقنن سلب کرده بود مجدداً بدان مجلس باز داد و مجلس مزبور را در رد و قبول جزئیات بودجه مملکتی آزاد نهاد.

یکی از علل تغییر طرز حکومت آن بود که در سال ۱۸۵۹ ناپلئون بطرفداری ایتالیا با دولت اطریش جنگ برداخت و چنانکه در فصول آینده خواهد آمد، عنوان جنگ مزبور نجات دادن مردم ایتالیا از بند تسلط و حکومت استبدادی اطریش بود. بنا برین شایسته نبود که ناپلئون خون سپاهیان فرانسه را در راه آزادی ملت بیگانه‌ای بریزد و ملت خویش را از آزادی محروم دارد. علت دیگر تغییر طرز حکومت نیز انحلال حزب طرفداران خانواده بناپارت و تأسیس حزب توانای جدیدی بنام **حزب مخالف** بود که افراد آن با حکومت امپراطوری مخالف بودند.

در سال ۱۸۶۰ ناپلئون با دولت انگلیس عهد نامه ای تجارتی منعقد ساخت و بموجب عهد نامه مزبور دولت انگلیس از حقوق گمرکی محصولات فلاحتی فرانسه بکاست و دولت فرانسه نیز در حقوق گمرکی محصولات صنعتی انگلیس تخفیف فراوان داد. در نتیجه مصنوعات انگلیس در فرانسه ارزان شد و صنعتگران مملکت ناچار از قیمت اجناس خود کاستند و چون دولت مسبب زیان ایشان بود جملگی از طریق مخالفت به حزب مخالف پیوستند. از طرف دیگر چون مردم فرانسه باطناً مایل

باعاده آزادی بودند ، روز بروز بر عده مخالفان بیفزود و نیز بواسطه شکستهای چندی که سیاست شخصی ناپلئون بر فرانسه وارد ساخت ، ثبوت رسید که حکومت شخصی برای مملکت زیان آور است .

حکومت امپراطوری فرانسه تا سال ۱۸۶۰ در سیاست خارجی کامروا بود ، چنانکه در جنگهای کریمه (۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶) و ایتالیا (۱۸۵۹) فاتح شد . لکن از آغاز سال ۱۸۶۰ دچار شکستهای پیپی گشت در ماه اکتبر ۱۸۶۱ ناپلئون سوم بواسطه سوء قصدی که در مکزیک نسبت بسفیر فرانسه شده بود و بععلل سیاسی دیگر ، باموافقت دول انگلیس و اسپانی بحکومت جمهوری مکزیک اعلان جنگ داد و بداسرزمین لشکر کشید . لکن دبری نگذشت که انگلیس و اسپانی از جنگ کناره گرفتند و ناپلئون بنهایی منجمد بجنگید (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶) و سر انجام پس از آنکه سیصد و پنجاه میلیون فرانک از خزانه فرانسه درین راه صرف کرد و پنج هزار تن از فرانسویان را بکشتن داد . قسمتی از مکزیک را تسخیر کرده آرشییدو کماکسی میدین^۱ برادر امپراطور اطریش را بسطنت آن مملکت برگزید . عافیت نیز مریه^۲ ، عموماً بفرماندهی ژوارز^۳ رئیس جمهور آن مملکت سر بشورش برداشتند و حکومت فرانسه بواسطه تهدید دول منجده آمریکای شمالی ناچار سپاهیان خود را احضار نموده ماکسی میدین را تنها گذاشت و جمهوری طلبان مکزیک نیز او را دستگیر و تیرباران کردند (۱۹ ژون ۱۸۶۷) . در اروپا هم ناپلئون بر ترقیات دولت پروس که بادول اطریش و دانمارک جنگیده و غالب برون آمده بود (۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶) بدیده بی اعتنائی ناراست و خطری را که از مدرف منوجه

۱ - درج جنگهای کریمه و ایتالیا در قسم اول بعد خواهد آمد .

۲ - Archiduc Maximilien . ۳ - Juarez .

فرانسه بود بچیزی نشمرد .

در سال ۱۸۶۹ که انتخاب و کلای مجلس و قنن تجدید شد يك نكث نمایندگان از جمهوری طلبان و آزادی خواهان کاجملگی مخالف حکومت امپراطوری بودند انتخاب شدند و از عدد طرفداران حکومت کاسته شد . پس ناپلئون ناچار مجلس را در بسیاری از امور آزاد نهاده در انتخاب رئیس و وضع قوانین و رسیدگی باقلام جزء بودجه ممالکتنی و مختار ساخت و حتی را که سابقاً برای مجلس سنا در تغییر قانون اساسی و تکمیل آن قائل شده بود لغو کرد . لکن عاقبت در سال ۱۸۷۰ بواسطه شکستهای سختی که در جنگ با دولت بروس بر فرانسه وارد آمد ، کاخ سلطنت ناپلئون و از گون گشت .

ناپلئون سوم با آنکه بواسطه رانداختن جمهوری

خدمات

و استقرار حکومت استبدادی در تاریخ فرانسه

باید سوم

نیکنام نیست . معیناً در دوران سلطنت خود

بدان مملکت خدمات بسیار کرده است . ناپلئون طبقات کارگر و زارع توجه خاص داشت و پیوسته در اصلاح حال آنان میکوشید و از فراهم ساختن وسایل آسایش ایشان در بزم میکرد علاوه برین در ازدیاد خطوط آهن فرانسه . که ایجاد آن از سال ۱۸۴۱ شروع شده بود ، کوشش بسیار نمود و طول خطوط مزبور را که تا سال ۱۸۵۱ فقط سه هزار و چهار صد کیلومتر رسیده بود ، در مدت حکومت خود پانزده هزار کیلومتر رسانید . در شهر باربس نیز تغییرات فراوان پدید آورد و کوچهها و عمارت کهن را بخایبانها و انبیه جدید تبدیل ساخت همچنین برای تسهیل امر تجارت با غالب دول اروپا مانند انگلیس و بلژیک و ایتالیا و سوئیس و هلند و ممالک متحده آلمان قراردادهای تجارتنی منعقد ساخت و با تأسیس بانکها و شرکتهای کشتی رانی و امثال آن

و مساعده دادن بزارعین و صنعتگران و تجار مردم را بکار مشغول کرد و ازین طریق بر ثروت مملکت بیفزود .

فصل هفتم

ایجاد وحدت ایتالیا و آلمان

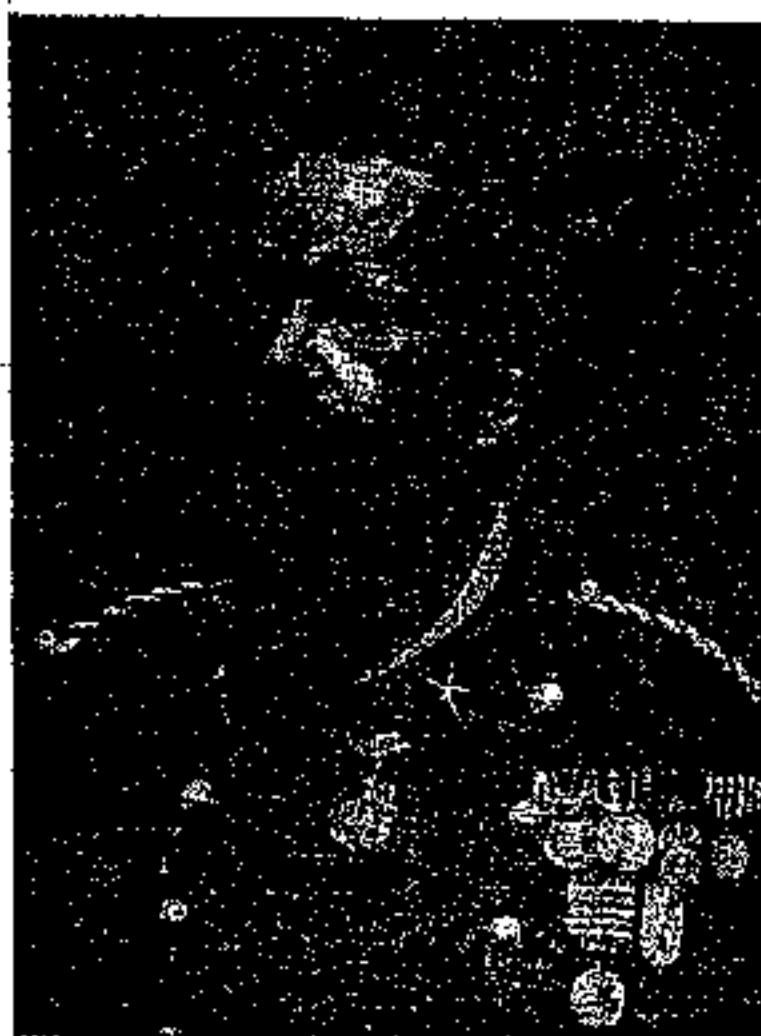
مهمترین مسائل تاریخی اروپا در قرن نوزدهم بروز احساسات ملیست که موجب تشکیل ممالک مخالف گردید . درین قرن برخی از ملل مانند مردم بلژیک و هنگری و بونان و صربستان و رومانی و بلغارستان که محکوم دول بیگانه بودند . سر بشورش برداشته بنیروی پایداری و فدا کاری بتحصیل استقلال نائل آمدند و برخی دیگر نیز مانند آلمت ایتالیا و آلمان که سر زمین ایشان چندین مملکت مختلف تقسیم شده و هر قسمت مطیع اوامر سلطانی بود ، در صدد تأسیس حکومت واحد برآمده سر انجام در طریق مقصود کامیاب شدند . تأسیس دول واحد ایتالیا و آلمان که تقریباً در آغاز و انجام مشترک بوده است از وقایع مهمه نیمه دوم قرن نوزدهم است (۱۸۵۹ تا ۱۸۷۱) .

۱ - ایجاد وحدت ایتالیا .

ویکتور امانوئل چون بسنطنت رسید بیست و نه سال داشت و در آن زمان استقلال مملکت ساردنی و کورر بواسطه شکستهای شارل آلبر راه زوال می سپرد . لکن شاه جوان بنیروی شجاعت و کفایت شکستهای پدر را جبران کرد و قدرت از دست رفته را تجدید نمود و سر انجام ، چنانکه خواهد آمد ، پس از بیست و یکسال با ایجاد وحدت ایتالیا پادشاهی سراسر شبه جزیره مزبور نائل آمد .

ترقی ساردنی و ایجاد وحدت ایتالیا علاوه بر آنچه گذشت مرهون

وجود کاوور را وزیر کاردان ویکتور امانوئل است. کاوور از نجیب زادگان و آزادی خواهان می یه من بود. این مرد بزرگ ترقی مملکت



را بسته ترقی امور اقتصادی و مخصوصاً تأسیس راه آهن می دانست و معتقد بود که تا مثل مختلفه ایتالیا بواسطه تسهیل امر مسافرت با یکدیگر مانوس و مربوط نشوند، ایجاد وحدت ایتالیا امکان پذیر نمیتواند بود. در سال ۱۸۴۷ که آزادی طلبان ساردنی در صدد ایجاد وحدت

ویکتور امانوئل

ایتالیا برآمدند، کاوور نیز روزنامه ای تأسیس کرد و در سال ۱۸۴۸ هنگام انتخاب وکلای نخستین مجلس ساردنی بوکالت رسید. لکن در مجلس با جنک ایتالیا و اطیش سخت مخالفت کرد، چه بروی مسلم می نمود که غلبه ساردنی بر اطیش بدون مداخله یکی از ممالک معظمه اروپا امکان پذیر نیست. بالاخره در ماه اکتبر ۱۸۵۰ بوزارت فلاحت و تجارت نائل شد و در اندک زمانی وزارت مالیه و خارجه را نیز پذیرفت و در مملکت نفوذ و اختیار فراوان یافت

مقدمات جنگ و اتحاد با ناپلئون
ویکتور امانوئل پس از آنکه در سال ۱۸۴۹ از اطریش شکست یافت ، تا گزیر بود که اولاً بر قوای ممالک که بواسطه آن شکست ضعیف شده بود ، بیفزاید و در



ثانی برای حفظ استقلال ساردنی و انجام مقاصد خود بایکی از دول معظم خارجی متحد شود. برای ازدیاد قوای مملکت کاوور باصلاح امر زراعت و کشیدن خطوط آهن و ترویج صنایع همت گماشت و قسمت عمده عایدات مملکتی را صرف تهیه قوای بحری و بری نمود

کاوور

چنانکه در اندک مدتی از پنج میلیون جمعیت ساردنی بدون آنکه بنظام اجباری توسل جوید ، نود هزار سپاه آماده فراهم ساخت . از میان ممالک خارجی نخستین دولتی که اتحاد ساردنی را پذیرفت فرانسه بود ، چه ناپلئون سوم با ایتالیا توجه خاص داشت و با زادی آن مملکت و ایجاد وحدت ایتالیا همیشه روی موافقت می نمود . چنانکه در سال ۱۸۴۹ چون ویکتور امانوئل از اطریش شکست یافت ، بطرفداری ساردنی با اطریش مذاکره کرد و دو بیست میلیون غرامتی را که آن دولت بر ویکتور امانوئل تحمیل کرده بود تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف داد .

جنگ کریمه - که شرح آن در فصول آتی خواهد آمد ، موجب نخستین اتحاد رسمی ناپلئون سوم و ویکتورامانوئل گردید . زیرا دولت ساردنی در آنجنگ با فرانسه و انگلیس بر ضد روسیه اتحاد کرد و پانزده هزار سپاه بسرداری **دلا ماریورا** ^۱ شبه جزیره کریمه فرستاد (۱۸۵۵) و چون متحدین بر روسیه غالب شدند ، کاوور بنماینده گی ساردنی در کنگره ای که برای عقده معاهده صلح در پاریس تشکیل شده بود ، حاضر شد و در جمع نمایندگان ممالک معظمه فرانسه و انگلیس و روسیه و اطریش و روس راه بافت و در همانجا مخفیانه با ناپلئون سوم بر ضد اطریش معاهده کرد و با وجود مخالفت نمایندگان اطریش در جلسه کنگره از اوضاع ایتالیا بنمایندگان دول معظم اروپا شکوه برده از ایشان در اصلاح حال آن مملکت استمداد نمود .

ناپلئون سوم با آنکه از زمان تشکیل کنگره پاریس با اطریش خیال جنگ داشت ، سه سال ازین امر خود داری کرد و در بنمدت با اصلاح قوای لشکری فرانسه که بواسطه جنگ کریمه اندکی ضعیف شده بود پرداخت ، ضمناً با تزار روسیه در شهر اشتونگار ملاقاتی کرده از او قول گرفت که هر گاه جنگی بین فرانسه و اطریش روی دهد میطرفی اختیار نماید (دسامبر ۱۸۵۷) . پس بدون اطلاع وزیرای خود کاوور را به فرانسه خواسته مخفیانه با وی مشاوره نمود و در باب جنگ با اطریش و تقسیمات آتی ایتالیا و شرائط مداخله فرانسه و غیره مذاکره کرد . چند ماه بعد نیز رسماً با ویکتورامانوئل متحد شد (۱۰ دسامبر ۱۸۵۸) و اتحاد آندو با مزاجت دختر ویکتورامانوئل موسوم به **پرنسس کلوئیلدا** ^۲ و پسر عموی ناپلئون منسحکم شد .

حك فرانس و ساردنی ناپلئون و ویکتور امانوئل برای اینکه دولت اطریش
را بچنگ وادار کنند بوسائل گوناگون متشبث
شدند . مناسبات اطریش و ساردنی از سال ۱۸۵۷

با اطریش

بواسطه حملات سختی که هنگام مسافرت فرانسوا ژرف بلمباردی در
جرائد ساردنی نسبت بدو شده بود ، قطع گشته و دولت اطریش
سفیر خویش را بعنوان اعتراض از دربار ساردنی احضار کرده بود .
روز اول ژانویه ۱۸۵۹ نیز ناپلئون سوم در موقع پذیرائی سفرای
ممالک خارجی در حضور نمایندگان سیاسی دول سفیر اطریش را
مخاطب ساخته گفت : « افسوس میخورم که بنیان دوستی فرانسه و
اطریش اندکی سست شده است » پس از چند روز نیز ویکتور امانوئل
هنگام افشاح مجلس ساردنی علناً اظهار کرد : « گرچه حفظ اعتبار
معاهدات بر هر دولتی واجبست ، لکن دولت ساردنی فریادهای دردناکی
را که از سراسر ایتالیا بلند است نشنیده نمیتواند انگاشت . »

بالتیجه در اوائل ماه فوریه ۱۸۵۹ دولت اطریش مضطرب گشته
بتجهیز سپاه پرداخت . کاوور نیز با اجازه مجلس پنجاه میلیون قرض
کرد تا قوای لشکری ساردنی را تکمیل کند . دولت انگلیس که از
تقوؤ فرانسه در ایتالیا ناراضی بود بر آن شد که از حدوث جنگ
ممانعت نماید ، لکن در همانحال فرانسوا ژرف بدولت ساردنی اخطار
کرد که هرگاه تا سه روز از مقدار سپاهیان خود نکاهد دولت اطریش
بجنگ خواهد پرداخت و چون ویکتور امانوئل بر آن اخطار بدیده
بی اعتنائی نگریست سپاهیان اطریش در ۲۹ آوریل روبرجانب پی یه من
نهادند . در همانروز لشکریان فرانسه هم از طریق جبال آلپ و بندر
ژن ابکمک ساردنی وارد خاک ایتالیا شدند .

دولتین فرانسه و ساردنی دو ماه با اطریش مصاف دادند و میدان جنگ سرزمین لمباردی بود. دولت اطربش در ساحل چپ رود پو^۱ ۱۲۰ هزار سپاه برپاست ژوئله^۲ گرد آورده بود. سپاهیان فرانسه و ساردنی نیز جمعاً به ۱۶۰ هزار میرسید. سردار معروف فرانسه درین جنگ ژنرال **ماکه‌اهن**^۳ نام داشت که در چهارم ژون ۱۸۰۹ سپاهیان اطریش را از شهر **ماژن تا**^۴ برون راند و با فتح شهر مزبور سرزمین لمباردی را یکبار از تصرف اطریش خارج ساخت. تلفات فرانسه در جنگ ماژن تا ۴۵۰۰ نفر و تلفات اطریش ده هزار نفر بود.

سه هفته پس از جنگ ماژن تا فرانسوا ژرف شیخماً با ۱۲۶ هزار سپاه بر لشکریان فرانسه حمله برد و در محل **سولفرینو**^۵ جنگی سخت در گرفت و پس از یکروز زدوخورد سرانجام سپاه اطریش در هم شکست و منهزم شد. در جنگ سولفرینو که یکی از مهمترین جنگهای قرن نوزدهم است ۲۶۰ هزار سپاه مداخله داشتند و ازین عده ۱۷۵۰۰ نفر از سپاهیان فرانسه و ۲۲۰۰۰ نفر از لشکریان اطریش مقتول و مجروح شدند (۲۴ ژون ۱۸۰۹) .

با آنکه فتح سولفرینو مقدمه تسخیر ایالت ونسی بود صلح ویلا فرانکا
ناگهان در ۶ ژویه ناپلئون از فرانسوا ژرف در خواست صلح کرد و پادشاه اطربش نیز در خواست ویرا پذیرفت و دو امپراطور در شهر **ویلا فرانکا**^۱ یکدیگر را ملاقات کرده موقتاً صلح نمودند و قرار بر آن نهادند که دولت اطربش ایالت لمباردی را بشوسط ابلئون ایتالیا واگذارند و ایالت ونسی در تصرف اطربش باقی ماند. صلح ویلا فرانکا ملت ایتالیا را بر ناپلئون سخت خشمگین ساخت

و برخی آنرا حمل بر خیانت وی کردند. لکن علت اصلی درخواست صلح از جانب پادشاه فرانسه خطری بود که از طرف رود رن^۱ متوجه فرانسه گشت، چه فتوحات ناپلئون در ایتالیا موجب تحریک کینه آلمان و ایجاد اضطراب در آن مملکت گردید و دولت پروس که پس از جنگ مازن تا بتجهیز سپاه پرداخته بود، چون از فتح سولفرینو آگاه شد پیدرنگ ۲۵ هزار نفر از لشکریان خود را بساحل رود رن و سرحد شرقی فرانسه فرستاد.

انضمام ایتالیای صلح ویلافرانکا در ظاهر مانع ایجاد وحدت ایتالیا که منظور اساسی وطن پرستان آن مملکت بود گردید. مرکزی ساردی لکن دیری نگذشت که اراده ملت ایتالیا و مهارت کاوور و برخی اتفاقات مساعد باز دیگر وسائل اتحاد ممالک مختلفه آن سرزمین را فراهم ساخت

در زمان جنگ فرانسه و ساردنی باطربش، مردم دوک نشینهای تسکان و پارم و مدن باز سر بشورش برداشته فرمانروایان خویش را از نواحی مزبور برون رانده بودند. پس از صلح ویلافرانکا نیز بواسطه تحریکات کاوور اهالی تسکان و مدن و پارم و رمانی^۲ (قسمت شمالی ممالک کلیسا) باز گشت فرمانروایان سابق راضی نشده، جملگی در خواست کردند که نواحی مزبور بساردنی منضم شود. لکن ویکتور امانوئل اظهار کرد که بدون رضایت ممالک معظمه اروپا در خواست آنانرا قبول نمیتواند کرد. ناپلئون هم برای حفظ اعتبار معاهده ویلافرانکا با این امر مخالفت نمود و بالاخره موافقت خویش را منوط بدان شمرد که در خصوص انضمام نواحی مزبور بساردنی، از عموم اهالی آن نواحی رأی گرفته شود. بالنتیجه پس از مراجعه بآراء عمومی انضمام تسکان

و پارم و مدن و رمانی بمملکت ساردنی با کثرت آراء تصویب شد و ویکتور امانوئل نیز با آن امر موافقت کرد و وکلای نواحی مزبور رسماً در مجلس ملی ساردنی که در شهر تورن تشکیل یافته بود پذیرفته شدند. انضمام مملکت نهمه ماه بعد نیز مملکت دوسی سیل ساردنی پیوست و این امر بدست یکنفر ایتالیائی وطن پرستی انجام دوسی سیل یافت که **گاریبالدی** نام داشت و پیوسته در طریق ایجاد وحدت ایتالیامیکوشید. گاریبالدی که در جنگهای ۱۸۵۹ نیز بکمک سپاهیان ساردنی بادشمنان مملکت جنگیده بود، در سال ۱۸۶۰ بدستور کاوور هزار نفر داوطلب در بندر ژن گرد آورده بعنوان مساعدت بامردم سیل که بر ضد شاه جدید خود **فرانسوای دوم** (پسر فردیناند) سرشورش برداشته بودند، بادو کشتی تجارتنی رو بسی سیل نهاد و در سیزدهم ماهه در آن جزیره فرود آمد. پس از ورود وی انفلابون مملکت نیز بدو پیوستند و داوطلبان بسیاری هم مجدداً از ژن و سایر نواحی ایتالیا گرد آمدند و گاریبالدی جزیره سیل را باسانی تسخیر کرده (سوم اوت ۱۸۶۰) از آنجا بسرزمین ناپرفت و در اندک زمانی بر شهر ناپل نیز مسلط شد، لکن در همان حال پادشاه دوسی سیل با سپاه فراوانی بمقابله وی شتافت و چون گاریبالدی بتهائی یارای مقاومت نداشت، ویکتور امانوئل نیز یاری وی برخاسته به دوسی سیل لشکر کشید و سپاه ناپل را در هم شکسته دست فرانسوا را یکباره از سلطنت کوتاه کرد (۱۳ فوریه ۱۸۶۱).

سپاهیان ساردنی پیش از آنکه وارد ناپل شوند دو ایالت از ممالک کلیسا موسوم به **لهمارش** و **امبری** را نیز تصرف کردند و در ۲۶ دسامبر ۱۸۶۰ مجلس ملی ساردنی در شهر تورن انضمام

ممالک دوسی سیل و مارش و امبری را بساردنی تصویب نمود و از آن پس مجلس مزبور بمجلس ایتالیا موسوم شد و در ۱۲ مارس ۱۸۶۱ ویکتورامانوئل را پادشاه ایتالیا خواند.

بنابر آنچه گذشت از نواحی مختلفه شبه جزیره ایتالیا فقط سرزمین ونسی و ایالت رم هنوز بساردنی منضم نشده بود. در ۸ آوریل ۱۸۶۶ ویکتورامانوئل با ویلهلم اول پادشاه روس متحد شد و چون دولت پروس نیز مانند دولت ایتالیا در صدد ایجاد وحدت آلمان بود و طبعاً مانند آن دولت میخواست دست تسلط اطربش را از آلمان کوتاه کند، جنگ اطربش و پروس قطعی می نمود همین سبب فرانسوا ژرف از اتحاد ایتالیا و پروس هراسان گشت و راضی شد که ونسی را به ویکتورامانوئل واگذارد مشروط بدانکه ایتالیا در جنگ اطربش و پروس بیطرفی اختیار کند، لکن ویکتورامانوئل پس از دو ماه با اطربش بچنگ پرداخت و بواسطه خبط سرداران سپاه خوبش در چندین محل از سپاهیان آندولت شکست یافت، ولی در عوض، چنانکه خواهد آمد، لشکریان پروس سپاه اطربش را در محل سادوا درهم شکستند و بالاخره دولت اطربش بموجب عهدنامه پراگ (۲۶ اوت ۱۸۶۶) و وین (۳ اکتبر) که با آلمان و ایتالیا منعقد ساخت، رسماً ونسی را بویکتورامانوئل واگذاشت.

ملت ایتالیا تصرف رم را از سایر نواحی آن سرزمین پیشتر طالب بود و میل داشت که شهر مزبور پایتخت مملکت باشد. لیکن این امر آسان انجام نپذیرفت چه تصرف رم از مسائل بین المللی بشمار میرفت و چون شهر مزبور مرکز بیروان مذهب کاتولیک بود عموماً بدان دلبستگی داشتند. پس هر گاه رم

چنانکه ملت ایتالیا مایل بود پایتخت میشد از اقتدارات پاپ اثری نمی ماند و پیشوای کاتولیک های عالم دست نشاندۀ پادشاه ایتالیا میگشت. کاتولیکهای فرانسه نیز با انضمام رم بساردنی مخالف بودند و چون ، چنانکه سابقاً گذشت ، آنرا حزبی قوی بود ، ناپلئون سوم هم ناچار برخلاف میل مردم ایتالیا با ایشان موافقت نمود و جمعی از سپاهیان فرانسه را برای حفظ ایالت رم بدانجا فرستاد ، لکن در باطن کوشش داشت تا مگر پاپ را بشرط حفظ استقلال مذهبی بتسلیم ایالت مزبور راضی کند . کاوورو جانشین وی ریگازلی^۱ نیز در بن خصوص کوشش بسیار کردید ، ولی پاپ بعنوان این که املاک مسیح را بدیگران نمی تواند داد با تسلیم ایالت مزبور موافقت نمود .

در سال ۱۸۶۴ ناپلئون چون مردم ایتالیا را بر خود خشمگین دید . سپاهیان فرانسه را از رم احضار کرد و در مقابل باویکتور-امانوئل معاهده نمود که بایالت رم تجاوز نکند و از آن پس شهر فلورانس رسماً پایتخت ایتالیا گردید ، لکن بمحض عزیمت سپاهیان فرانسه گاریبالدی بتصرف رم برخاست و ویکتور امانوئل بموجب عهدنامه ای که با ناپلئون بسته بود دوبار از وی جلوگیری کرد ، ولی چون مردم ایتالیا جملگی مایل بودند که رم پایتخت آن مملکت باشد و برای انجام این مقصود از هر سو سپاهیان گاریبالدی میپوستند ، بالاخره گاریبالدی در سال ۱۸۶۷ وارد اراضی رم گردید و چون ویکتور امانوئل فی الحقیقه تقض عهد کرده بود ناپلئون سوم باز سپاهیان ایتالیا فرستاده گاریبالدی را شکست داد و لشکریان فرانسه

تا سال ۱۸۷۰ در اراضی رم باقی ماندند . در سال ۱۸۷۰ چون جنگ فرانسه و پروس آغاز شد ، ناپلئون سوم ناچار سپاهیان خود را از رم احضار کرد و بالنتیجه ویکتور امانوئل موقع را غنیمت شمرده بدانسر زمین لشکر کشید و در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ بن ابالت را نیز ضمیمهٔ ساردنی ساخت .

ویکتور امانوئل پس از تصرف رم برای اینکه آتش خشم کاتولیکهای سایر ممالک را فرو نشاند رسماً در مجلس ایتالیا اظهار کرد که استقلال مذهبی یاپ را کاملاً محفوظ و محترم خواهد داشت و ضمناً مجلس را بتصویب قانونی رهبری کرد که بموجب آن استقلال مذهبی یاپ تصدیق شده و شخص وی مقدس و محترم بشمار آمد و نیز بموجب قانون مزبور دولت ایتالیا **قصر واتیکان** را بپاپ سپرد تا مرکز حکومت مذهبی وی باشد و منقبیل شد که همه سال ۳۲۲۵۰۰۰ فرانک برای مخارج دربار او پردازد ، لیکن پی نهم قانون مزبور را نپذیرفت و جانشینان وی نیز بدین امر راضی نشدند

پس از تصرف رم ویکتور امانوئل آن شهر را پایتخت ایتالیا خواند و ادارات دولتی را بدانجا برد و بالاخره وحدت ایتالیا که مقدمات آن از دیرزمانی فراهم شده بود انجام یافت . معیناً باز تمام مللی که بزبان ایتالیائی متکلم بودند دارای حکومت واحد نشدند ، چه ایالات **قیبرل**^۱ و **تروانتن**^۲ و **ایستری**^۳ و **قریست**^۴ هنوز در تصرف اطریش بود و ایالات مزبور بالاخره در نتیجهٔ جنگ بین المللی و شکست اطریش و انقراض سلطنت خانوادهٔ هابسبورگ در سال ۱۹۱۹ ضمیمهٔ ایتالیا گردید .

۲- ایجاد وحدت آلمان

وحدت آلمان نیز مانند وحدت ایتالیا در ظرف سالهای ۱۸۴۸

۱ - Istrie

۲ - Trentin

۳ - Tyrol

۴ - Vatican

۵ - Trieste

تا ۱۸۷۱ انجام یافت و این امر در نتیجه گنجینهائی که ویلهلم اول ادراسد پروس بحرنک بیسمارک^۱ صدراعظم آن مملکت اطرش و براسه کرد، صورت گرفت

۱- مهندمان و حدت آلمان و جنگ شوک نشینها

پس از آنکه در اوایل چهارم در سخته بیدند دیوان ادراس باچار ایجادهای را که خود از روحی مسالک آلمان مسکل کرده و رهم رد و از دیگر عصبوب ایجادشودن آلمان را از اسب اطرش بدسرف، و طبرسیا پروس عموماً سبب دولت اطرش در آن سده و ایدام را که رسید و ادراسه که و باهام نام داشت و حدس وی سمار میرف از حواء و طبرسیا در سب امر معصب بر بود و دوسه آرزو میکرد که روری بهین دیوان اطرش را بلافی کند

حون در سال ۱۸۵۸ مردربل گوم چهارم احلیل حواس مسلا شده بود ویلهلم، اب ساطب رسند و سه سال حدس در دوم را و نه ۱۸۶۱ پس از مرگ برادر بحای وی سبب

ویلهلم اول حون ساطب رسند شصب و کسال داشت و از آغار پادشاهی اصلاح امور اسگری و اردداد سبب برداب حدس لسگری در پروس به و ح فاونی که در سوم سپتامبر ۱۸۱۴ صورت شده بود برای تمام افراد د کور پروس از سبب سالگی احباری بود و بدس سبب دولت پروس همسه ساهی منظم و قوی داشت که تعداد افراد آن هنگام صابح به ۱۳۰ هزار و هنگام حدس به ۲۱۵ هزار میرسند، ویلهلم اول بر آن سبب که با وضع حواس حدس عدت سباهیان مملکت را مصاعف سارد و از سطرینی وسایل انجام معاصد حویش را فراهم نماید، لکن محاس پروس با بیسناد وی در سبب تسکلات اسگری مخالف کرد و مخالف ساه و بحاس

سال‌های چند دوام نام و کلاهی مجلس در آغار امر گرچه با تشکیلات
جدید لسنکری محال بودند محارح آرا بصورت نمودند ولی در



سال ۱۸۶۲ بواسطه
اختلافی که بر اساس
وزیران بیون اوربر
حکومت ممالک روی
داد هرگونه اعشاری
را که برای ممالک
جدیده از حد دوام
خواستند کرد
در همان ایام و آنجا
اول سمارک را بر تاس
وزیرانی رگرندو آ
مرد کارخان در طرف
هفت سال و حدت آلمان

و نلهلم اول

را که امری دسوار می نمود سروی بندس و بر دسی احد داد
بارن انو اشوارد لئوبلد برنس دو بیسمارک ؟ در سال
سمارک ۱۸۱۵ تولد ناممه و از بحسب زادگان براندروورک بود
ایام جوانی وی تحصیل و خدمات اداری اسعالم و نامسر فلاح
گندس و در سال ۱۸۴۸ بصورت مجلس مؤسسان پروس اسعالم
گست سپس و کالت مجلس معاونان رسید و در مجلس از حکومت
اسنادی سحس طرفداری نموده با حکومت عامه (دمکراسی) مخالفت

کرد . در سال ۱۸۵۸ او را بوزارت مختار پروس در دربار روسیه برگزیدند و بالاخره چنانکه گذشت بمقام ریاست وزراء رسید .



بسمارك نیز مانند ویلهلم خواهان وحدت ممالك آلمان بود و کوشش داشت که این مقصود را بدستیاری پروس و صلاح آن ممالک انجام دهد . در راه مقصود از هیچگونه اقدامی دریغ نمیکرد و فرانسه و روس و اطریش و انگلیس را بیک دیده می‌نگریست .

بسمارك

معقد بود که مسائل مهمه را جز با آهن و خون انجام نمیتوان داد و در ایجاد وحدت آلمان نیز همین عقیده را پیروی کرد . چنانکه در ظرف شش سال با دول داسمارك و اطریش و فرانسه سه جنگ بزرگ کرد و آتش جنگهای اطریش و فرانسه را در طریق مقصود بعمد بر افروخت .

ویلهلم اول زمانیکه بسمارك را ریاست وزراء برگزید از بهشرفت منظور خویش در اصلاح امور اشکری و تهیه مقدمات وحدت آلمان نومید بود و بهمین سبب میخواست از سلطنت کناره گیرد . لکن بسمارك او را امیدواری داده مطمئن ساخت که در انجام مقاصد وی

خواهد گوئید و مخالفت مجلس را نیز بچیزی نخواهد شمرد .
سپس چنانکه گفته بود باصلاح امور لشکری و کشوری پرداخت
و برمخالفت مجلس وقعی ننهاده چهارسال (تا ۱۸۸۶) امورمملکتی
را با استبداد نام اداره کرد و مجلس را چندین بار منحل ساخته
جرائد مخالف را توقیف نمود .

جنگ پروس و اطریش با دانمارک یا جنگ دوک نشینها

علت ظهور جنگ دانمارک اختلافی بود که در باب دوک نشینهای
شلسویگ و هولستاین ولونبور بین پادشاه دانمارک و اتحادیه ممالک آلمان
روی داد و بهمین سبب جنگ مزبور را **جنگ دوک نشینها** نیز گفته اند .
چنانکه در فصول پیش گذشت بموجب معاهداتی که در کنگره
وین منعقد گشت ، سرزمین نروژ که تا آنزمان متعلق بدولت دانمارک
بود ، پادشاه سوئد تسلیم شد و دانمارک در عوض دوک نشینهای سه گانه
سابق الذکر را صرف کرد . لیکن پادشاه دانمارک بر دوک نشینهای مزبور
یعنواں سلطت حکومت نمیکرد و در آنسه محل فقط عنوان دوک داشت .
از دوک نشینهای سه گانه اهالی هلستاین ولونبور کاملاً آلمانی نژاد
و مردم دوک نشین شلسویک نیمی آلمانی و نیمی دانمارکی بودند ،
بهمین سبب دوک نشینهای دو گانه اول منسوب باتحادیه آلمان و دوک
نشین سوم بین آلمان و دانمارک مورد اختلاف بود و همین اختلاف
بالاخره بجنگ منتهی شد .

آلمانیان شلسویک مایل بودند که دوک نشین مزبور باتحادیه ممالک
آلمان پیوندد و اتحادیه آلمان هم از آنان حمایت میکرد . دانمارکیها
نیز میخواستند که شلسویک جزئی از مملکت دانمارک محسوب شود
و پادشاه دانمارک هم طرفدار عقیده ایشان بود . این اختلاف که از

سال ۱۸۴۸ پدید آمده بود. در سال ۱۸۵۲ بواسطهٔ مداخلهٔ ممالک معظمهٔ اروپا و معاهدهٔ اسی که در لندن منعقد شد تا حدی رفع گردید. یازده سال بعد از معاهدهٔ لندن، در آغاز سال ۱۸۶۳ فردریک هفتم پادشاه دانمارک در مملکت خود قوانین اساسی جدیدی وضع کرد و دوک نشین شلسویک را نیز مشمول آن قوانین شمرد. چون این امر ظاهراً مقدمهٔ انضمام دوک نشین مزبور بدانمارک بود مجلس اتحادیهٔ دول آلمان با فردریک اعتراض کرده او را بجنک تهدید نمود. لکن فردریک بر اعتراض مجلس مزبور وقعی ننهاد و بر خلاف آشکارا در صدد منضم نمودن شلسویک بدانمارک بر آمد ولی اجل مهلتش نداد (۱۳ نوامبر ۱۸۶۳) .

پس از فردریک، چون او را فرزندی نبود، سلطنت دانمارک بشوهر دختر عم وی دوک کریستیان گمبو کسبورگ رسید و دوک مزبور پس از احراز مقام سلطنت کریستیان نهم لقب یافت و بانجام مفسود شاه سابق، که انضمام شلسویک بدانمارک بود، همت گماشت. بالنتیجهٔ مجلس اتحادیهٔ دول آلمان بوی اعلان جنک فرساده و رسماً اخطار نمود که از دوک نشینهای سه گانه دولت آلمانی جدیدی تشکیل خواهد کرد. ناگهان بسمارک، که منرصد موقع بود از جانب دولت پروس درین امر مداخله کرد و بعنوان اینکه مجلس اتحادیهٔ آلمان طریق خنوت پیبوده است، از دولت اطیش دعوت نمود که با پروس در حل اختلاف آلمان و دانمارک مساعدت کنند. سپس دولتین متحدانه کریسیان نکلیف کردند که از انضمام شلسویک بدانمارک چشم پوشد و چون او بدین امر راضی نشد با نود هزار سپاه بدانمارک حمله بردند (اول فوریهٔ ۱۸۶۴) .

سپاهیان کریسیان از سی و پنج هزار متجاوز نبود و بهمین سبب در ظرف پنج هفته شکستی سخت یافت و تقریباً سراسر شبه جزیره ژوتلاند بتصرف لشکریان اطریش و پروس در آمد. پس دولت دانمارک ناگزیر درخواست صلح کرد (۹ مه ۱۸۶۴) و سرانجام بموجب عهدنامه‌ای که در وین منعقد شد، کریسیان رسماً از دوک نشینهای سه گانه چشم پوشید. پس از آن دولت پروس دوک نشین لوبور را تصرف کرد و دولت اطریش نیز در عوض با نود و ده میلیون بعنوان غرامت از دوک نشین مزبور بگرفت. حکومت دوک نشینهای دو گانه دیگر را نیز دولتین منفیاً قبول کرده قرار بر آن نهادند که ناسوبت را پروس و هلستان را اطریش اداره کند.

۲ - جنگ پروس و اطریش

بسمارك از جنگ دانمارک و غلبه سپاهیان پروس دریافت که مقاصد خویش را از طریق جنگ آسان انجام میتواند داد. پس بدین ترتیب آن شد که بین پروس و اطریش نیز جنگی ایجاد کند و بزور سرنیزه دولت اطریش را از اتحادیه دول آلمان خارج سازد. لیکن برای اینکه دولت پروس را بفتح و پیروزی نزدیک کند نخست با ناپلئون سوم از در دوستی در آمد و او را راضی کرد که در جنگ پروس و اطریش بیطرفی اختیار نماید. سپس با ویکتور امانوئل نیز برخند اطریش معاهده کرد (۸ آوریل ۱۸۶۶) و چون کاملاً اطمینان یافت که هیچیک از دول همسایه با اطریش مساعدت نخواهد کرد آنگاه دولت را متهم ساخت که در حکومت هلستان از رعایت منافع مشترک دولتین انحراف جسته است و بدین عنوان دسته‌ای از لشکریان پروس را بدوک نشین مزبور فرستاد (ژون ۱۸۶۶). پس از آن بار دیگر موضوع بغیر وضع اتحادیه دول آلمان را پیش کشید و بمجلس دول متحده پیشنهادی کرد که از

آنجمه یکی اخراج اطریش از اتحادیه دول مزبور بود. دولت اطریش نیز بر پیشنهادات وی اعتراض نموده از مجلس درخواست کرد که سپاهیان اتحادیه را بر ضد پروس تجهیز کند. مجلس هم بنا بر میل دولت اطریش اعلان تجهیز سپاه داد (۱۶ ژون ۱۸۶۶)

یسمارک که آتش جنگ را خود بر افروخته و دامن جنگ سادرا زده بود ، بیدرنک برخاک اطریش حمله برد ، چنانکه سپاهیان پروس یکروز پس از اعلان جنگ بلاد درسدن و هانور را که پایتخت ممالک ساکس و باویر متحدین اطریش بود ، تصرف کردند و لشکریان باویر را یک حمله درهم شکستند . لکن شکست بزرگی که اطریش را بدرخواست صلح وادار کرد ، در ایالت بهم بر آن مملکت وارد آمد . سپاهیان پروس که از پیش مجهز و آماده بودند و عده آنان بالغ بر ۲۸۰ هزار تن بود ، سرداری فردریک فرزند ویلهلم اول و فردریک شارل برادر زاده وی از جانب شمال بر ایالت بهم حمله بردند و در اندک زمانی بر ۲۰۰ هزار سپاه اطریش و ساکس ، که مارشال بنه دایه فرماده آنان بود ، غالب شده سپاه مزبور را در محل سادوا شکستی سخت دادند و سیصد هزار تن اطریشی را اسیر کرده ۱۸۷ توپ بغنیمت گرفتند (۳ ژوئیه ۱۸۶۶) . در جنگ سادوا ۳۱۰۰۰ تن از سپاهیان اطریش و ۱۰۰۰۰ نفر از لشکریان پروس مجروح و مقتول شدند .

پس از جنگ سادوا دولت اطریش را یارای مقاومت صلح یاک نماند ، چنانکه سپاه پروس در ظرف سه هفته برود دانوب و سرحد هنگری رسید و قسمتی از آن سپاه نیز تا شصت هزار متری شهروین پیشرفت . پس دولت اطریش ناگزیر درخواست

صلح کرد و معاهده ای بین دولتین در شهر پراگ^۱ منعقد گردید
(۲۳ اوت ۱۸۶۶) .

بموجب معاهده پراگ اطریش با انحلال اتحادیه آلمان موافقت
کرد و خود را یکباره از اتحادیه مزبور خارج شمرد و نیز موافقت
نمود که دولت پروس هر يك از دول شمالی رود هن^۲ را که
مایل باشد ضمیمه خاک خویش نماید و بدیخواه خود از دول آلمان
اتحادیه جدیدی تشکیل کرده ریاست آنرا بعهده گیرد .

دولت پروس در فتح سادرا که تمام دول معظم اروپا
عل غایبه پروس را هراسان ساخت . مرهون وجود مارشال رون
وزیر جنگ و هلته^۳ رئیس ارکان حرب سپاه آن مملکت است .
چه رون بنیان قوای لشکری پروس را استوار ساخت و هلته که از
طریق تدبیر پیش از آنکه جنگ پروس و اطریش آغاز شود ، سپاه
مملکت را آماده ساخت و هنگام جنگ نیز از وسائل جدید ارتباط
مانند راه آهن و تلگراف استفاده کرد و بدین طریق پیش از آنکه
دشمن آماده دفاع باشد ، چنان بروی حمله برد که او را یاری
پایداری نماند . علاوه برین اسلحه سپاهیان پروس و اطریش را
اختلاف بسیار بود . لشکریان پروس با تفنگی مسلح بودند که در
هر ثانیه پنج یا شش گلوله مینداخت ، در صورتیکه تفنگهای اطریش
در هر دقیقه بیش از یک گلوله خالی نمیتوانست کرد ، بهمین سبب
چنانکه سابقاً گذشت ، تلفات اطریش تقریباً سه برابر پروس بود .
گذشته ازین جمله در سرزمین اطریش بواسطه اختلاف نژاد و
زبان و غیره اصولاً ملل مختلفه آن مملکت باستقلال دولت امپراطوری
دل بستگی نداشته و فتح یا شکست دولت در دیده آنان یکسان بود .

تأیید غلبه پروس
بالجمله در نتیجه فتح سادوا و معاهده پراگ دولت پروس
دوک نشینهای شلسویک و هلسناین و ممالک هانور و
فرانکفور سورلومن و برخی نواحی دیگر را ضمیمه خاک خود کرد
و ازین طریق پنج میلیون بر جمعیت آن پیفزود و از جانب مغرب با
فرانسه همسایه گشت . سپس بسمارک از ممالک شمال رود رین
اتحادیه جدیدی بنام اتحادیه آلمان شمالی تشکیل کرد (آوریل ۱۸۶۷)
که ۲۲ مملکت یعنی تمام دول آلمان غیر از دول جنوبی و مملکت
باویر و هامبورک و گراندوشه باد در آن شرکت داشتند . اتحادیه
جدید را بک مجلس و بک رئیس بود . **مجلس اتحادیه** از
وکلائی تشکیل میشد که بنا بر آراء عمومی ملت آلمان انتخاب
میشدند و مجلس مزبور وسیله ارتباط ملل ممالک مختلفه آلمان که
از آن پس همگی چون ملتی واحد بشمار می آمدند بود . ضمناً مجلس
دیگری بنام **شورای اتحادیه** نیز تأسیس گشت که فی الحقیقه نظیر
مجلس اتحادیه سابق بود و اعضای آن نمایندگان حکومت مختلفه آلمان
بودند . ریاست اتحادیه جدید نیز موروثی بود و رئیس مزبور بکمک
صدراعظم اتحادیه تمام اموری را که مربوط سیاست خارجی اتحادیه
بود مستقیماً اداره میکرد . قوای لشکری اتحادیه نیز از سپاهیان تمام
دول عضو اتحادیه تشکیل می یافت که همگی بصورت لشکریان پروس
در مواقع صلح و جنگ مطیع فرمان رئیس اتحادیه بودند . مخارج
مشترک اتحادیه و مخصوصاً مخارج لشکری را نیز عموم دول متحده
مشترکاً بنسبت جمعیت خویش می پرداختند . بنابراین استقلال داخلی
تمام دول متحده کما فی السابق محفوظ بود ، لکن چون همگی رئیس

و سپاهی مشترك داشتند جمع آنان از لحاظ سیاست خارجی چون دولتی واحد بشمار میرفت .

پس از تشکیل اتحادیه جدید ریاست موروثی آن پادشاه پروس واگذار شد و آن پادشاه فرمانده ۸۰۰۰۰۰ سپاه گردید . سایر ممالک آلمان مانند باویر و وورتامبر و گراندوشه بادهم ، که در اتحاد ممالک شمالی شرکت نداشتند ، هر يك جدا گانه با دولت پروس متحد شده سپاهیان خود را هنگام جنگ با اختیار آن دولت نهادند و بدین طریق دولت پروس تقریباً دارای يك ملیون سپاه منظم گردید . در صورتیکه هیچیک از همسایگان آن دولت را چنین سپاهی آماده نبود .

۲- جنگ فرانسه و آلمان

پس از جنگ اطریش و غلبه پروس ، بیسمارک جنگ پروس و فرانسه را نیز لازم میدید ، چه میخواست بدینوسباه در آلمان وحدت حقیقی ایجاد کند و با تحریک عداوت فدیمی آلمان و فرانسه ، کینه‌ای را که ملل جنوبی آلمان از پروس در دل داشتند از خاطر آنان دور سازد . لکن چون برای ایجاد جنگ آلمان و فرانسه بهانه‌ای لازم بود بیسمارک بزبردستی از حوادث استفاده کرد و بهانه‌ای تولید نمود .

مقدمات پس از فتح سادوا و غلبه پروس سیاستمداران اروپا جنگ فرانسه و پروس را نیز پیش بینی کردند و این امر چنان حك مسلم می نمود که هیئت وزراء فرانسه تجهیز سپاه را

لازم دید و صدور فرمان آنها از ناپلئون سوم خواستار شد . لکن ناپلئون که میخواست حتی الامکان در مخارج مملکتی صرفه جوئی کند و بواسطه کسالت و ضعف مزاج نیز از جنگ هراسان بود بدین امر تن نداد و بر آن شد که خطر جنگ را از طریق مسالمت و صلح جوئی بر طرف سازد ، لکن در همان حال مرتکب خطبی عظیم گشت

و با آنکه از کینه ملت آلمان نسبت بفرانسه آگاه بود از بيسمارك خواستار شد که باتضمام قسمتی از سرزمین باویر و شهر مایانس^۱ بفرانسه موافقت کند (۵ اوت ۱۸۶۶) ولی بيسمارك بدو جواب داد که « چنین درخواستی بمنزله اعلان جنگست » و ناپلئون ناچار از مقصود خویش چشم پوشید .

موضوع انضمام در ۲۰ ماه اوت ۱۸۶۶ ناپلئون در صدد بر آمد که لوکزامبورگ را تصرف کند و به بيسمارك وعده داد که اگر دولت پروس با این امر موافقت نساید او نیز با هرگونه مداخلات پروس در ممالک جنوبی آلمان موافقت خواهد کرد. بيسمارك بدون آنکه ناپلئون را مأیوس سازد مخفیانه نیات وی را بسلاطین باویر و ووتمبر اطلاع داد و بدین طریق در ممالک جنوبی آلمان نیز از فرانسه کینه‌ای ایجاد نمود و همین امر موجب اتحاد ممالک جنوبی آلمان با وپلهلم اول گردید .

گراندوشت^۲ لوکزامبورگ بموجب معاهدات ۱۸۱۵ ملک شخصی پادشاه هلند بود . لکن در همانحال از جمله ممالک متحده آلمان نیز محسوب میشد و پایتخت آن یکی از قلاع مستحکم آلمان شرقی و در تصرف سپاهیان پروس بود . مذاکرات ناپلئون و بيسمارك در باب انضمام لوکزامبورگ بفرانسه تا آغاز سال ۱۸۶۷ ب نتیجه نرسید . در ماه ژانویه این سال گیوم سوم پادشاه هلند بواسطه مناسبات دوستانه‌ای که با ناپلئون داشت ، راضی شد که گراندوشت^۳ لوکزامبورگ را بنود میلیون فرانک بفرانسه بفروشد . لکن این امر نیز انجام نگرفت ، چه انتشار خبر آن در آلمان هیجانی عظیم پدید آورد و بيسمارك پادشاه هلند را مجبور کرد که از فروش لوکزامبورگ چشم پوشد ، و بیم آن بود

که مناسبات سیاسی فرانسه و پروس قطع گردد، ولی چون هیچیک از دو امین خود را آماده جنگ نمی دید، طرفین طریق مسالمت پیمودند و در کنفرانس بین المللی لندن قرار بر آن نهادند که سباهیان پروس از لوکزامبورگ خارج شوند و قلعه نظامی آن ویران گردد و گراندوشه مزبور بدولت مستقل بیطرفی مبدل شود و دول معظمه اروپا بیطرفی دائمی آنها ضمانت کنند (۱۱ مه ۱۸۶۷)

موضوع سلطنت در ماه سپتامبر ۱۸۶۸ در سرزمین اسپانی انقلابی روی داد که منجر بتبعید ملکه ایزابل دوم دختر اسپانی و جانشین فرد بتاند هفتم گردید و رؤسای انقلاب که از آن جمله یکی، مارشال پریم نام داشت در صدد انتخاب شاه جدیدی بر آمدند. از پنجم اکتبر ۱۸۶۸ در ضمن اسامی اشخاصیکه نامزد سلطنت اسپانی بودند نام پرنس لئوپولد^۲ بسرعیم پادشاه پروس نیز بمیان آمد و انتشار این خبر موجب اضطراب حکومت فرانسه گشت. چهارگانه یکی از شاهزادگان پروس بسلطنت اسپانی میرسید. فرانسه از دو جانب محصور حکومت خانواده هوهنزولرن^۲ میشد و ممالکت مزبور سخت در خطر میفتاد. بهمین سبب نیز ناپلئون بیدرنگ پادشاه پروس اطلاع داد که انتخاب مزبور برخلاف مصالح فرانسه است و رد آن مقام را از جانب پرنس لئوپولد خواستار شد. لئوپلد نیز چون اسپانیولها در ماه سپتامبر ۱۸۶۹ رسماً مقام سلطنت را بدو تفویض کردند از قبول آن خودداری کرد.

بسمارك از مداخله ناپلئون در امر انتخاب پادشاه اسپانی دریافت که ازین طریق آتش جنگ فرانسه و پروس را روشن میتواند کرد، پس نهانی در موضوع سلطنت اسپانی مداخله نمود و بوسائل گوناگون

زعمای اسپانیول را وادار کرد که بار دیگر در ماه فوریه ۱۸۷۰ قبول سلطنت آن مملکت را از لئوپولد خواستار شدند و از جانب دیگر لئوپولد را بعنوان اینکه قبول مقام مزبور، از لحاظ حفظ منافع آلمان بروی واجبست بدان امر راضی نمود. بالتسبیح در ۲۴ ماه مه ۱۸۷۰ لئوپولد رسماً تاج سلطنت اسپانی را « برای اینکه خدمتی بوطن خود کند » پذیرفت و پادشاه پروس نیز با پادشاهی وی موافقت کرد. لکن دولتین پروس و اسپانی این موضوع را تا یکماه از سائر دول مخفی داشتند و ناگهان در دوم ژویه آنرا آشکار ساختند.

چون خبر قبول سلطنت اسپانی از جانب لئوپولد، در فرانسه انتشار یافت در مجلس و محافل سیاسی اضطراب و هیجان تازه ای پدید آمد و حکومت فرانسه بیدرنگ بسفیر خود در آلمان که بندتی نامداشت دستور داد که نزد ویلهم رفته رسماً استعفاء لئوپولد را از مقام سلطنت اسپانی درخواست کند. مع هذا هیچیک از دولتین فرانسه و پروس مایل بجنک نبود. چنانکه مخصوصاً ناپلئون برای جلوگیری از حدوث جنک دول اطربش و انگلیس و روس را بر آن داشت که دوسنانه با ویلهم اول مذاکره کردند و لئوپولد را بار دیگر از سلطنت اسپانی منصرف ساختند.

پس از رد سلطنت اسپانی از جانب لئوپولد جنک فرانسه و پروس ظاهراً بعید بنظر میرسید و ناپلئون نیز کاملاً ازین پیش آمد راضی بود. لکن برخی از اطرافیان وی و مخصوصاً ملکه از لحاظ اغراض شخصی جنک دولین را لازم مینمردند. ملکه معتقد بود که هرگاه ناپلئون بادوات پروس نبجنگد و باغلبه بر آندوات قدرت نمائی نکند، فرزند وی پس از مرگ پدر بسلطنت نخواهد رسید.

بالاخره ناپلئون را برآن داشتند که موضوع حتم شده را تجدید کرد و دوک دوگرامون^۱ وزیر خارجه فرانسه بدستور وی در روز ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۰ به بندتی تلگراف کرد که نزد پادشاه پروس رفته از جانب دولت فرانسه ازو قول رسمی بگیرد که « مجدداً با انتخاب لئوپلد سلطنت اسپانی موافقت نخواهد کرد ». لکن پس از مخابره تلگراف مزبور ناپلئون چون از جنگ بیزار بود ، مصمم شد که جواب پادشاه پروس هرچه باشد دیگر موضوع را دنبال نکند .

روز سیزدهم ژوئیه بندتی ویلهلم را درقریه امس^۲ ، که محل آبهای معدنیست ، ملاقات کرد و او را از درخواست دولت فرانسه آگاه ساخت . ویلهلم که موضوع را حتم شده میپنداشت ، از تجدید آن متعجب شد و قبول درخواست فرانسه را امکان ناپذیرشمرد . لکن به بندتی گفت که پس از چند ساعت استعفای رسمی لئوپلد را از سلطنت اسپانی بدو اطلاع خواهد داد .

در ضمن اینوقایع دوک دوگرامون بسفیر پروس در پاریس تکلیف کرد که پادشاه پروس را بارسال مراسله ای بعنوان امپراطور فرانسه « مبنی بر اظهار تأسف از پیش آمد اخیر و اظهار خوشوقتی ازینکه موضوع سلطنت اسپانی بدلیخواه ناپلئون انجام یافته است » وادار سازد . سفیر پروس نیز فوراً اینموضوع را بویلهلم تلگراف کرد و تلگراف وی ظهر روز سیزدهم ژوئیه ، یعنی همانروزی که پادشاه پروس بندتی را ملاقات کرده بود به امس رسید . ویلهلم از تکلیف وزیر خارجه فرانسه که توهینی بمقام وی بود ، سخت خشمگین شد و چون استعفای رسمی لئوپلد ازسلطنت اسپانی بدورسید ، بجای

آنکه بندتی را احضار کند ، او را بتوسط آجودان مخصوص خویش از وصول استعفانامه آگاه ساخت و بدو پیغام داد که «جز آن چیزی برای سفیر نخواهد فرستاد» . معنای باز بندتی بوسیله آجودان مخصوص پادشاه پروس مذاکره نکرد و بالاخره در ساعت شش همان روز ویلهلم وعده داد که بالاستعفای لئوپولد موافقت کند ، بندتی نیز بدین حد قناعت نمود و بدین طریق خطر جنگ فرانسه و پروس بازایمان برخاست . در همان حال یسمارک در برلین پیرافروختن آتش جنگ مشغول بود . بعد از ظهر همان روز هنگامیکه با رون و ملنکه بصرف ناهار اشتغال داشت از شاه تلگرافی بدو رسید که حاکی از تفصیل ملاقات وی با بندتی و مضمون پیغام او بسفیر فرانسه توسط آجودان مخصوص خویش بود . پس از قرائت تلگراف مزبور رون و ملنکه یکباره حیران شدند . چه بالاستعفای لئوپولد جنگ فرانسه و پروس که آرزوی آنان بود امکان ناپذیر مینمود . لکن یسمارک بیدرنک قلم برداشته در عبارات تلگراف شاه اندک تغییری داد و آنرا بدین صورت در آورد که «سفیر فرانسه از اعلیحضرت پادشاه پروس اجازه خواست تا از جانب ایشان بدولت خود اطلاع دهد که من بعد بهیچوجه با سلطنت افراد خانواده هوهنزولرن در اسپانی موافقت نخواهند کرد . لکن اعلیحضرت درخواست ویرارد کرده دیگر او را بحضور خویش نپذیرفند و بتوسط آجودان خود بدو اطلاع دادند که دیگر با او کاری ندارند» . سپس تلگرافی را که بدینگونه تغییر داده بود عیناً به سفرای پروس در ممالک خارجه مخابره کرد و سواد آنرا برای جرائد برلین فرستاد .

۱ - قسمت اخیر این عبارت ترجمه نارسائی از جمله آلمانی

است . S. Majestät dem Botschafter nichts weiter zu sagen habe .

انتشار خبر مزبور . چنانکه بسمارک مایل بود ، در فرانسه و آلمان هیجان و غوغائی پدید آورد . مردم آلمان بگمان اینکه دولت فرانسه بشاه آنان توهین کرده است بر آندوات خشمگین شدند و ملت فرانسه بتصور اینکه پادشاه پروس احترام سفیر او را رعایت ننموده است در غضب شد . شدت خشم طرفین چنان بود که در آلمان دولتهای جنوبی یعنی مخالفین پروس مانند ووتنمبر و باویر و بادن نیز جنگ با فرانسه را کمر بستند و در فرانسه مردم سفارت آلمان ریخته درو پنجره آنرا بشکستند .

نابلیون پیش از آنکه بجنگ پردازد باوزراء خود مشورت
ظهور جنگ کرد . وزیر جنگ و خارجه و برخی دیگر از وزراء که مایل بجنگ بودند بدو اطمینان دادند که فرانسه فاتح خواهد گشت . وزیر جنگ مطمئن بود که در ظرف پانزده روز ۵۸۰۰۰۰ سپاهمبیا خواهد کرد و وزیر خارجه یقین داشت که پس از چند ساعت دولت اطیش و ایتالیا را با فرانسه متحد خواهد ساخت و ممالک جنوبی آلمان را نیز لااقل بر آن خواهد داشت که بیطرفی اختیار کنند . بالاخره روز سه شنبه ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ نابلیون رسماً بدولت پروس اعلان جنگ داد . ولی جنگ پانزده روز بعد (۲ اوت) آغاز شد و تا ششماه دوام یافت .

جنگ ششماهه پروس و فرانسه را بدو دوره تقسیم باید کرد ، یکی جنگ نابلیون سوم که مدت آن یکماه بود و بشکست سپاهیان فرانسه و انقلاب ۴ سپتامبر پاریس و خلع نابلیون از سلطنت منجر شد و یکی دفاع ملت فرانسه که دوران آن پنجمه ماه بود و باز بشکست فرانسه منتهی گردید .

اتحاد فرانسه باطربش وایطالیا ، برخلاف تصور وزیر خارجه صورت نگرفت ، چه پوست^۱ صدر اعظم اطربش میخواست از حوادث استفاده کند و با دولت غالب متحد شود . بنابراین پیش از وقوع جنگ و تشخیص قوای طرفین حاضر بعقد معاهده نبود . بعلاوه آلکساندر دوم پادشاه روسیه نیز ، که خواهر زاده ویلهلم بود و بدو علاقه تام داشت ، فرانسوا ژرف اخطار کرد که هرگاه اطربش با فرانسه متحد شود روسیه نیز پیروس خواهد پیوست . در ایطالیا نیز ویکتور امانوئل حاضر شد که اگر فرانسه رسماً بانضمام ایالت رم بساردنی موافقت کند با آندولت برضد پیروس متحد شود ، لکن ناپلئون بعنوان اینکه « برای حفظ شرافت فرانسه در ساحل رن از شرافت فرانسه در ساحل نیبر چشم نمیتواند پوشید » بدان امر تن نداد .

سپاه فرانسه نیز برخلاف آنچه وزیر جنگ آن مملکت (مارشال لوبوف^۲) گفته بود از ۲۰۰،۰۰۰ تجاوز نکرد . در صورتیکه سپاهیان آلمان در ساحل چپ رود رن ۵۰۰،۰۰۰ نفر بود .

بالحمله سپاهیان آلمان در ماه اول جنگ یعنی زمانیکه ناپلئون سوم هنوز امپراطور بود ، بواسطه فنوحاتی که در ویسمبورگ^۳ (۴ اوت ۱۸۷۰) و فرشوویلر^۴ (۶ اوت) نصب آنان گنت ابالت آلزاس را تصرف کردند و نیز بواسطه فنوحات فرباک^۵ (۶ اوت) و جنگهای برنی^۶ (۱۴ اوت) و رزنویل^۷ (۱۶ اوت) و سن پریوا^۸ (۱۸ اوت) و محاصره قسمت معظم سپاه فرانسه در شهر مس^۹ برایالت لرن تسلط یافتند . سردار سپاه فرانسه در مس مارشال باژن^{۱۰} نام داشت که

۱ - Beast . ۲ - Marechal le Baul . ۳ - Wissembourg .
 ۴ - Franchville . ۵ - Forbach . ۶ - Borny . ۷ - Rezonville .
 ۸ - Saint - Privat . ۹ - Metz . ۱۰ - Bazaine .

پیش از آن در جنگهای کریمه و مکزیك بفرانسه خدماتی کرده بود ، لکن در مس بوطن خیانت کرد و چون در میان سپاه آلمان ، که فردريك شارل فرمانده آن بود ، محصور شد ، برای نجات سپاهیان خود بهیچوجه اقدام مؤثری نکرد و چون ناپلئون در نتیجه انقلاب پاریس مخلوع شد ، بجای آنکه مطیع جمهوری طلبان و ملت فرانسه گردد ، شخصاً با بسمارك مذاکرات صلح پرداخت و بالاخره چون سپاهیان او را آذوفه ای نماند ناچار شهر را تسلیم کرد . بالنتیجه ۱۷۳۰۰۰ تن از لشکریان فرانسه اسیر شدند و سپاهیان آلمان ۵۶ بیروق و ۱۵۷۰ توپ و ۲۶۰ هزار فنك و ۲۴ میلیون فشك بقتیمت بردند (۲۷ اکتبر ۱۸۷۰) .

زمانیکه سپاه مس در محاصره بود ، در محل سدان نیز ۱۲۴۰۰۰ تن از لشکریان فرانسه بسرداری **ماک ماهون** محصور شدند و ماک ماهون در آنجنگ مجروح شد و ۱۷۰۰۰ نفر از فرانسویان بهلاکت رسیدند . بالاخره ناپلئون که خود در آنجنگ حاضر بود از دشمن امان خواست و قلعه سدان را با سپاهبانی که در آنجا بودند به ملتکه تسلیم نمود و خود وی نیز اسیر و محبوس گشت (۲ سپتامبر) .

شکست سپاهیان ناپلئون سه علت داشت ، اول قلت عدده آنان که در غالب جنگها نوبتاً عشر لشکریان دشمن بود دوم بدی اسلحه فرانسه و دیر رسیدن فشك سپاه بو اسلحه کمی و سائل حمل و نقل . سوم لاق بودن سرداران فرانسوی و قست رأی اسان .

توپهای فرانسه در جنگ ۱۸۷۰ برخلاف توپهای آلمان سرب بر بود و بدینواسطه خالی کردن آن دیر انجام میگرفت ، علاوه برین

طل تکس

واسه

تیررس توپهای فرانسه قرار گرفته سپاهیان آن مملکت را گلوله باران میکرد. معهذا شکست فرانسه بیشتر بواسطه بی اطلاعی و نالایق بودن سرداران سپاه روی داد.

حکومت دفاع چون خبر تسلیم قلعه سدان پاریس رسید، مردم آنشهر سرشورش برداشتند و در چهارم سپتامبر جمعی مسلح بمجلس شتافته عزل شاه را خواستار ملی

شدند. سپس سه تن از وکلای مجلس موسوم به ژول فاورا و گامبتا و ژول فری، بلدییه شهر رفته رسماً جمهوری بودن حکومت فرانسه را اعلام نمودند. لکن برای اینکه حکومت انقلابی بدست سوسیالیستها نیفتد حکومتی بنام **حکومت دفاع ملی** مرکب از یازده نفر وکیل از وکلای پاریس تشکیل کردند و ژنرال تروشوا حاکم شهر را برباست حکومت مزبور برگزیدند. انقلاب پاریس بدون اینکه قطره خونی ریخته شود انجام یافت و همانروز ملکه فرانسه از پاریس گریخته بانگستان پناه برد.

در زمان تشکیل حکومت دفاع ملی فرانسه را فقط محاصره
۹۵۰۰۰ سپاه بود که افراد آن در پاریس و ایالات
مملکت پراکنده بودند. معیناً حکومت جدید اعلان
پاریس

کرد که دست از جنگ نخواهد کشید و بتسلیم «یک و جب از خاک فرانسه بیاک سنک از قلاع مملکت تن نخواهد داد».

پس از فتح سدان سپاه آلمان شهر پاریس را محاصره کرد و قصر ورسای را مرکز ارکان حرب خویش ساخت (۱۹ سپتامبر). سرداران آلمانی دوست هزار پیاده و سی و چهار هزار سوار بانهدتوپ بمحاصره پاریس گماشته بودند و گمان داشتند که آنشهر را در ظرف

چهار هفته تسخیر می‌توانند کرد ، لکن پاریس چهار ماه مقاومت نمود .
زمانیکه آلمانها پایتخت فرانسه را محصور نمودند ، در آن شهر
از افراد سپاه و داوطلبان و غیره قریب ۵۰۰۰۰۰ مرد آماده جنگ بودند ،
ولی این عده فی العینل سیاهی لشکر بود و در آنمیان مرد جنگی
کمتر یافت میشد مردم پاریس چندین بار از شهر بخارج شده بر دشمن
حمله بردند ، لکن هر بار بواسطه عاری بودن از فنون جنگ و نداشتن
سرداران قابل شکست یافتند و بالاخره چون زمان محاصره بطول
انجامید و سال ۱۸۷۱ در رسید ، سپاه آلمان بگلوله باران کردن شهر
پرداخت و در ظرف چند روز ۱۵۰۰۰ گلوله بر سر مردم پاریس
فرو ریخته چهار صد نفر را از پای در آورد ، ضمناً دوام محاصره
موجب قحط و غلا گردید ، چنانکه موش خانگی در پایتخت فرانسه
ده فرانک ارزش یافت و چون در زمستان سخت آنسال چوب و زغال
نیز نایاب بود جمعی از سرما بهلاکت رسیدند .

بالاخره در ۲۳ ژانویه ۱۸۷۱ ، چون قحطی سخت شد ،
ژول فاور که یکی از اعضاء حکومت دفاع ملی بود از جانب مردم
شهر پاریس به سر و رسای رفته از بیسمارک درخواست صلح کرد .
بیسمارک نیز بشرط گرفتن اساجه سپاهیان شهر و تصرف تمام قلاع
پاریس و دریافت ۲۰۰ میلیون غرامت بصلح راضی شد و حکومت دفاع
ملی نیز ناچار برای آنکه آذوقه ا ، بشهر رسانند شرائط وی را
پذیرفت .

در همانحال مردم فرانسه نیز با سپاهیان آلمانی می جنگیدند
گام بتا که از اعضاء حکومت دفاع ملی بود ، در نهم اکتبر ۱۸۷۰
بابالون از شهر پاریس بشهر تور رفته ، بزبردستی ۶۰۰۰۰۰ سپاه

از مردم ایالات گرد آورد و سپاه مزبور در چندین محل با لشکریان آلمان مصاف داد ، لکن باز بهت اینکه افراد آن جنگ آزموده نبودند و آنرا سربازان ماهر و اسلحه کامل نبود در همه جاشکست یافتند . صلح فرانکفورت حکومت دفاع ملی چون فقط نماینده شهر پاریس بود و نمیتوانست مستقیماً با آلمان صلح کند ، پس از صلح پاریس در صدد تشکیل مجلس ملی بر آمد . ضمناً قی یور و ژول فاوور در قصر ورسای با ایسمارک بمذاکرات مقدماتی پرداختند (۲۶ فوریه) و بالاخره در دهم ماه مه ۱۸۷۱ مصالحه رسمی در شهر فرانکفورت صورت گرفت . بموجب مصالحه مزبور تمام ایالت آلتزاس و قسمت شمالی ایالت لرن با قلعه مسی که جمعاً قریب ۱۶۰۰۰۰۰ جمعیت داشت ، با آلمان تسلیم شد و دولت فرانسه متعهد گشت که مبلغ پنج میلیارد نیز بعنوان غرامت جنگ بدشمن پردازد ، و قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مذکور پرداخته نشده است جمعی از سپاهیان آلمان در نواحی شمالی و شرقی فرانسه بماتند و مخارج آنان از خزانه آن مملکت تأدیه شود .

تأسیس امپراطوری آلمان

در ضمن جنگ فرانسه و پروس وحدت آلمان نیز انجام یافت . چه در ماه نوامبر ۱۸۷۰ ممالک جنوبی آلمان نیز با اتحادیه دول شمالی پیوستند و بالنتیجه عنوان اتحادیه دول آلمان بعنوان امپراطوری آلمان تبدیل شد . در روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ ویلهلم اول در قصر ورسای مجلس جشنی برپا کرد و در آن مجلس سلاطین ممالک مختلفه آلمان رسماً او را با امپراطوری سراسر آلمان برگزیده درین باب سوگند یاد کردند . از آن پس امپراطوری در خانواده هوهنزرن موروثی گشت و از ممالک مختلفه آن سرزمین دولتی واحد تشکیل یافت .

فصل هشتم

مسئله مشرق -

از اوایل قرن نوزدهم که دولت امپراطوری روسیه بر روی مفروض شد و ترکان عثمانی بر شبه جزیره بالکان و سواحل دریای سیاه و بحر الروم دست یافتند، اختلافات و کمالاتی چند بین ممالک اروپا و دولت عثمانی روی داد که مورخین آنجا را مسئله مشرق ا عنوان کرده اند. استقرار ترکان در شبه جزیره بالکان و حوالی دریای سیاه و بحر الروم بگمان اروپائیان برای آنفطحه خطرناک بود و بهمین سبب ممالک معظمه اروپا پیوسته در صدد بودند که دست سلاطین ترك را از اروپا کوتاه کنند. مسئله مشرق را تا آغاز قرن نوزدهم اهمیت بسیار نیست، چه تا آنزمان دولت عثمانی هنوز توانا بود و با دولین اطیش و روسیه که دشمنان زورمند او بودند مقابله می توانست کرد. لکن از آغاز قرن نوزدهم، بواسطه املاکات متعددی که بتحرک ممالک اروپائی در خاک عثمانی روی داد و منتهی بنجزیه آنممالک گردید، مسئله مشرق اهمیت خاص یافت.

امپراطوری عثمانی در آغاز قرن نوزدهم ممالک عثمانی مرکب بود از شبه جزیره بالکان در اروپا، آسیای صغیر و ارمنستان و شام و فلسطین و بین النهرین و عربستان در آسیا و مصر و طرابلس غرب در افریقا، و مردم این ممالک حبشیگی سلطان را امیرالمؤمنین خوانده لافق در امور مذهبی اذاعت او را بر خود واجب میبشردند.

در سراسر خاک عثمانی استبداد مطلق حکمروائی داشت.

سلطان در جان و مال رعایا مختار بود و بدستاری و وزیر اعظم و چنانچه وزیر بر مملکت حکومت میکرد. ممالک امپراطوری بولایات مختلفه تقسیم شده بود و حکمران هر ولایت را والی یا پاشا میخواندند پاشایان عثمانی در قرون هفدهم و هجدهم که سلطان قدرت کامله داشت مطیع فرمان وی بودند، لکن در آغاز قرن نوزدهم که از قدرت سلطان نامی بیش باقی نمانده بود، هر یک از ایشان در قلمرو حکومت خویش بخیال استقلال افتاد و سر از اطاعت احکام سلطان بپسچیدند. سپاه عثمانی مرکب از پیاده نظامیانی بود که آنانرا **ینی چری** یعنی سپاه جدید میگویند چریها در آغاز امر بسیار کار آزموده و جنگاور و رشید بودند چنانکه رشادت ایشان در ممالک اروپا مشهور بود، لکن در ابتدای قرن نوزدهم از شجاعت و رشادت در آنان اثری دیده نمیشد و جز تعصب و بیرحمی و جهل و مخالفت با اصلاحات لشکری هنری دیگر نداشتند.

احوال عیسویان در قرن نوزدهم با آنکه قریب سیصد سال از آغاز تسلط ترکان بر سواحل بحر الروم و دریای سیاه گذشت ممالک عثمانی بود، معیناً در اوضاع داخلی متصرفات ایشان هیچگونه تغییری بنظر نمیرسید و سلاطین عثمانی نتوانسته بودند ملل مختلفه ممالک را بمنتهی واحد تبدیل کنند. وحدت زبان و وحدت قوانین در ممالک عثمانی وجود نداشت و پس از سیصد سال هنوز رفتار مسلمانان با عیسویان رفتار غالب بر مغلوب بود.

سلطان بر رعایای عیسوی خویش بدیده دیگر می نگریست و در ناره ایشان قوانین مخصوصی وضع کرده بود، مالیاتی که از عیسویان گرفته میشد بمراتب بیش از آن بود که از مسلمانان می گرفتند عیسویان در زندگانی عادی نیز سحت مفید بودند، چنانکه براسب نسنن و حلال اساجه بر آنان ممنوع بود و اطاعت امر مسلمانان از حوائج و طائف ایشان سمار مرفقت.

ملک عیسوی عثمانی عبارت بودند از رومانیها و بلغارها و صربها و یونانیها. رومانیها در شمال رود دانوب ساکن ولایات بessarabie^۱ و Moldavie^۲ و والاشی^۳ بودند و وضع زندگی ایشان از دیگر اقوام عیسوی بهتر بود، چه فقط خراجگزار سلطان بودند و حکومت ترك در امور داخلی آنان مداخله نمیکرد. بلغارها در جنوب دانوب در بلغارستان کنونی و روملی^۴ ساکن داشتند و مسکن صربها در صربی و ایالات بسنی^۵ و هرزگووین^۶ و راسی^۷ بود. یونانیان نیز در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره صره^۸ و جزائر ایونی^۹ و مجمع الجزائر دریای اژه^{۱۰} میزیستند.

در قرن نوزدهم ستمکاری سلاطین عثمانی و حکام آنان موجب طغیان ملل مختلفه سابق الذکر گردید. تحریکات روسیه و برخی دیگر از ممالک معظمه اروپا مانند فرانسه و انگلیس و اطیش نیز بر آتش طغیان آنان دامن زد و سرانجام بتجزیه امپراطوری عثمانی و ایجاد ممالک مستقله یونان و رومانی و صربی و بلغاری منتهی گشت. انقلاب صربها از میان ملل عیسوی مذهب عثمانی نخست اهالی صربستان سرشورس برداشتند. علت شورش آنان در آغاز و علل آن امر ستمکاری بنی چریها بود که علاوه بر مالیات مبالغ گزافی نیز بعنوان مختلفه از زارعین صربی نزور میگرفتند. اهالی صربستان چون از ظلم بنی چریها بجان آمدند، بر آن شدند که شکایت بساطان برند، لکن این امر رؤسای بنی چری را بریشان خشمگین ساخت، چنانکه هفتاد و دو نفر از معارف آنانرا بیگناه بقتل رسانیدند.

۱ - Bessarabie - ۲ - Moldavie - ۳ - Valachie - ۴ - Roumélie - ۵ - Bosnie - ۶ - Herzégovine - ۷ - Rascie - ۸ - Morée - ۹ - Ionie - ۱۰ - Egée

ارتکاب این جنایت کاسه صبر وطن پرستان و آزادی خواهان
 صربستان را لبریز ساخت و آنانرا برضد حکومت عثمانی برانگیخت.
 مقصود انقلابیون در آغاز امر فقط کوتاه کردن دست تسلط یابی چریکها
 بود و خود را کاملاً مطیع اوامر سلطان میسرمدند، پیشوای آنان
 قریه ژرژ بود. در شجاعت و جرات مشهور بود. قره ژرژ
 در ظرف چهار ماه تمام قلاعی را که در تصرف یبی چریکها بود بگرفت
 و دست آنانرا از ولایت بلگراد کوتاه کرد. سلطان عثمانی هم
 با انقلابیون روی موافقت مینمود. چنانکه چون رؤسای یبی چریکها
 از بلگراد گریختند، بنابر درخواست قره ژرژ جمله آنانرا دستگیر
 نموده تسلیم انقلابیون کرد و آنانرا آنجمله را بقتل رسانیدند. پس
 از آن نمایندگان سلطان از شورشیان خواهش کردند که چون
 بمقصود خود نائل آمده اند دست از سلاح برداشته بامور عادی خویش
 مشغول شوند. لکن اهالی صربستان بتسلیم اسلحه راضی نشدند و
 پس از یکسال در صدد تحصیل استقلال برآمدند. سلطان عثمانی نیز
 برضد ایشان اعلان جهاد کرد و در سال ۱۸۰۶ سپاهیان ترك از نهر سو
 بصربستان حمله بردند. لکن قره ژرژ با ۷۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سوار
 و دو توپ که باتنه درخت ساخته بود بریشان شایه کرد و ترکان
 هزیمت شدند و ۳۰۰ توپ از آنان بدست شورشیان افتاد.

معاهده انقلابیون صربستان میدانستند که بالاخره با سپاه قلیل خویش
 بر لشکریان ترك غالب نمیتوانند شد و از نیرو در صدد پیدا
 کردن حامی و متحدی برآمدند و با لکساندر اول سزار
 روسیه و پادشاه اطریش و ناپلئون متوسل شدند، لکن جز پادشاه
 روسیه کسی درخواست ایشان را اجابت نکرد. تزار روسیه چون
 خود در آنزمان با سلطان عثمانی در جنگ بود سپاهیان بصربستان فرستاده

قوای ترك را در هم شکست ولی چون در همانحال ناپلئون کبیر در صدد حمله بروسیه بود ناچار در بخارست باسلطان صلح کرد (۱۶ مه ۱۸۱۲) و قرار بر آن نهادند که سلطان شورشیان صربی را عموماً عفو کند و آنها را تا حدی در حکومت داخلی استقلال دهد، لکن همینکه روسیه با ناپلئون سرگرم جنگ گشت پادشاه عثمانی پیمان شکنی کرده سپاه بسیاری جربستان فرستاد و انقلابیون را شکستی سخت داد. چنانکه قره ژرز ناچار بخاند هنگری گریخت و دیگران تسلیم شدند (۲ اکتبر ۱۸۱۳).

پس از شکست شورشیان و تصرف صربستان سپاهیان ترك استقلال
بقتل و غارت پرداختند و از هیچگونه ستمکاری دربارۀ داخلی
انقلابیون و بستگان آنان دریغ نکردند و حتی کودکان ایشانرا در آب جویان انداختند. بالنتیجه باز آتش انقلاب زبانه کشید و جمعی از شورشیان بریاست میلوش ابرنویچ^۱ نام در چندین محل قوای ترك را در هم شکستند، و چون در همین حال ناپلئون در واترلو شکست یافت سلطان از بیم آنکه مبادا تزار نیز برو حمله کند با میلوش از در صلح در آمد و حاضر شد که صربستان را نیمه استقلال داخلی عطا کند. میلوش نیز بدین امر راضی شد و سلطان اجازه داد که مردم صربستان از میان خود رئیس انتخاب کنند و در امور قضائی و مالی آنسرزمین مداخله نمایند. پس میلوش بریاست انتخاب گردید.

میلوش در دوران ریاست خویش باسلطان مدارا کرد و از بروز انقلابات جدید ممانعت نموده بیرونی تدبیر برحدود صربستان بنمود و چون در سال ۱۸۲۹، چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد، بین

سلطان و تزار روس مجدداً جنگی روی داد، بطرفی اختیار کرد. بالنتیجه در سال ۱۸۳۰ سلطان فرمانی صادر نموده او را امیر صربستان لقب داد و املرت را در خانواده وی موروثی شمرده مالیاتی را که از مردم آنسر زمین میگرفت لغو نمود و باخذ مبلغ سالیانه معینی قناعت کرد. بدینطریق مردم صربستان پس چهار صد سال زیر دستی و تحمل صدمات بی پایان آزاد شدند و خاک ایشان از تصرف عثمانی خارج شده تحت الحمايه آندولت گشت.

انقلابات یونان

انقلابات یونان از فوریه سال ۱۸۲۱ آغاز شد و در سپتامبر ۱۸۲۹ بانجام رسید. انقلاب مزبور را نخست جمعی از یونانیان مقیم شهر ادسا بنیان نهادند و در آنشهر برای تهیه مقدمات آزادی یونان جمعیتی سری تشکیل کردند. دولت روسیه نیز نهانی با ایشان مساعدت مینمود و وسائل پیشرفت مقاصد آنانرا فراهم میساخت. چنانکه جمعیت مزبور در ظرف پنج سال (از ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۰) هشتاد هزار نفر عضو یافت.

در سال ۱۸۲۰ پاشای املت اپیرا یا یاشا نشین ژانینا که علی نامداشت و از راهزنی بدنامفام رسیده بود سر از اطاعت سلطان عثمانی پیچیده خود را مسنفل شمرد. سلطان محمود ثانی که پادشاهی فعال و در صدد تجدید قدرت از دست رفته عثمانی بود بر آن شد که علی را تنبیه کند؛ پس سپاه فراوانی بدفع وی فرستاده او را در ژانینا محاصره کرد و با آنکه علی از یونانیان استمداد نمود و آنان نیز یاری وی برخاستند، او را مغلوب و مقتول ساخت. لکن این امر خود مقدمه انقلاب یونان گردید.

ظهور انقلاب تاریخ آزادی یونان را بدو قسمت باید کرد ، یکی جنگ یونانیان باترکیها که دوران آن قریب شش سال بود (فوریه ۱۸۲۱ تا اکتبر ۱۸۲۷)، و دیگری جنگ دول روس و فرانسه و انگلیس با عثمانی و مداخله ایشان در امور بالکان که دو سال دوام یافت و با استقلال یونان منتهی گردید (اکتبر ۱۸۲۷ تا سپتامبر ۱۸۲۹) انقلابیون یونان در آغاز امر از یکدیگر متفرق بودند و هر دهکده‌ای جداگانه با سپاه عثمانی می‌جنگید. ولی مقصود جمعی آزادی یونان بود. از سال ۱۸۲۲ شورشیان با هم منفق شدند و متحداً در صدد تحصیل استقلال بر آمدند.

جنگ عثمانی و آزادی طلبان یونان چنانکه اشاره شد شش سال دوام یافت و طرفین از هیچگونه خونریزی و قساوت دریغ نکردند. چنانکه یونانیان چون بر شهر **تریپولیتزا**^۱ واقع در شبه جزیره موریه^۲ غالب شدند ۱۲۰۰۰ مسلمان را سر بریدند و ترکان نیز بانقام این فعل ناپسند جزیره شیوه^۳ را آتش زده ۲۳۰۰۰ تن از ساکنین آنرا کشتند و ۵۰۰۰۰ نفر را برودگی فروختند.

تسال ۱۸۲۵ آزادی طلبان بواسطه اختلافات داخلی و رقابنها و حسادتهای سرداران سپاه ترك بر دشمن غالب بودند، لکن در سال ۱۸۲۵ سلطان محمود از پاشای مصر **محمد علی پاشا** کمک خواست و محمد علی که لشکربانی کار آزموده و منظم داشت **ابراهیم پاشا** فرزند خویش را با (۱۷۰۰۰ سپاه) یاری سلطان عثمانی فرستاد و کار بر آزادی طلبان سخت شد. ابراهیم پاشا شبه جزیره مره را باسانی تسخیر کرد و بر شهر **می سولونشی** هم که محکومین قاعه شورشیان بود پس از بازده ماه محاصره دست یافت و آیین را بزمه معروف

شد (ژون ۱۸۲۷) ، چنانکه هرگاه دول سه گانه سابق الذکر بیاری یونانیان بر نمی خاستند استقلال یونان امکان نا پذیر می نمود .

مداخله درل
اروپا
آزادی طلبان یونان از آغاز شورش در ممالک معظم اروپا خواجواهرانی یافتند و در انگلیس و آلمان و فرانسه و سوئیس و ممالک منجده امریکا جمعیهائی برای کمک مالی و تهیه اسلحه و افراد داوطلب تشکیل یافت مخصوصاً نویسندگان و شعرا و بزرگان ممال که بر ادبیات و علوم یونان قدیم بدیده احترام میگرینند با ایشان مساعدتهای فراوان کردند . چنانکه لرد بایرن شاعر معروف انگلیسی شخصاً بیاری آنان شافقت و در محاصره شهر میسولونفی جان خود را فدای آزادی یونان کرد ، و در فرانسه بسیاری از نویسندگان و رؤسای احزاب و سایر معارف مانند شانوربان و لافایت و امثال ایشان در طریق مساعدت با آزادی طلبان کوشش بسیار نمودند .

لکن مساعدتهای مذکور جملهگی از جانب افراد مدت بود و دول اروپا رسماً بهیچوجه از شورشیان طرفداری نمیکردند ، چه بنا بر عقیده منریخ معمر بودند که حکومت اسپدادی را تقویت باید کرد و فکر آزادی خواهی را ترویج نباید نمود . ولی پس از آنکه الکساندر اول تزار روسیه در سال ۱۸۲۵ در گذشت ، جانشین وی نیکلای اول که در خیال تجزیه ممالک عثمانی بود از پیروی عقائد منریخ جنم بوئیده بیاری یونانیان برخاست و چون دولت انگلیس را درین امر ذبنفع میدید با آندولت نیز مذاکره کرد و الاخره شارل دهم پادشاه فرانسه را هم با خود متفق ساختند و دول سه گانه بموجب معاهدهای که در لندن منعقد شد (۶ ژوئیه ۱۸۲۷) سلاطین عثمانی اخطار کردند که هرگاه یونان را نیز مانند صربستان استقلال

داخلی عطا نکند جنگ خواهند پرداخت .

جنگ
ناوارا

سلطان عثمانی بر اخطار دول سه گانه وقتی تنهاد و
دول مزبور کشتیهای جنگی خویش را بسواحل عثمانی
فرستادند . دولتین عثمانی و مصر قوای بحری خود
را که مرکب از هشتاد کشتی مختلف با ۲۴۰۰ توپ بود در آغاز
ماه اکتبر در خلیج کوچک نوارا گرد آورده بودند . کشتیهای
جنگی دول سه گانه که جمعاً ۲۶ فروند و دارای ۱۳۰۰ توپ بود
مدخل خلیج را گرفته راه عبور بر کشتیهای عثمانی و مصر بستند و
در روز ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ جنگ سختی بین قوای طرفین روی داد
که پس از چهار ساعت بانهدام ۶۰ کشتی ترك و قتل ۶۰۰۰ تن از
ترکان منتهی گردید .

سلطان پس این شکست سخت در خشم شد و بدول سه گانه
اخطار کرد که بایستی ازو معذرت خواسته غرامت کشتیهای وی را
پردازند و ضمناً مسلمین را برضد دولت روس بجهاد دعوت نمود ،
لکن دولت فرانسه در جواب او سپاهیانیشبه جزیره مره فرستاده
ابراهیم پاشا و سپاهیان مصر را از آنجا برون راند (اوت ۱۸۲۸)
و نیکلا تزار روسیه نیز باسلطان از در جنگ درآمد (آوریل ۱۸۲۸) .

جنگ روس
عثمانی

روس و عثمانی یکسال در زدو خورد بودند . لشکریان
روس در آغاز امر پیشرفت بسیار کردند و در اندک
زمانی بر ملدوای و والاشی دست یافته از رود دانوب
نیز فراتر رفتند . لکن ناگه مرضی بریشان تاخت و آنانرا از جنگ
باز داشت . معهداً در بهار سال ۱۸۲۹ مارشال دیپه بیچ^۲ سردار روس
بر بردستی از جبال بالکان گذشته ادرنه را تسخیر کرد و چون

قسطنطنیه سخت در خطر افتاد سلطان ناچار درخواست صلح نمود .

معاهده ادره در ۴ ماه سپتامبر ۱۸۲۹ دولتین در ادره با یکدیگر صلح کردند و دو عهدنامه در آنجا منعقد گردید .

بموجب عهدنامه نخستین سلطان راضی شد که هر چه دول روس و انگلیس و فرانسه در باره یونان حکم کنند اطاعت کند . دول سه گانه نیز شبه جزیره یونان را با جزائر شرقی اطراف آن از امپراطوری عثمانی مجزا شمرده استقلال کامل عطا کردند .

بموجب معاهده ثانی دولت عثمانی اراضی مصب رود دانوب را بروسیه داد و متعهد شد که ۱۲۵ میلیون نیز بعنوان غرامت جنگ پردازد و قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مزبور پرداخته نشده است ، قوای روس در ملداوی و والاشی بمانند . علاوه برین وضع سیاسی ایالات دو گانه مزبور نیز تغییر کرد و بآنها استقلال داخلی عطا گردید و مقرر شد که از آنیس مسلمانان در آن دو ایالت مقیم نشوند .

اختلافات مصر و عثمانی

دو سال پس از جنگ روس و عثمانی دولت امپراطوری ترک بکشمکش دیگر دچار گشت و آن جنگ دولت مزبور با محمد علی پاشا حکمران مصر بود که فریب ده سال دوام یافت و سر انجام با استقلال حقیقی مصر منتهی گردید .

محمد علی پاشا محمد علی پاشا اصلاً از اهالی آلبانی و مردی با کفایت

بود زمانیکه ناباپئون بمصر لشکر کشید محمد علی وحاک سوریه

از جانب سلطان مأمور آنسر زمین گشت و با کمال

شجاعت ما دشمن جنگید و چون ناباپئون از مصر باز گشت و معالبت

باز بر آن مملکت دست یافتند محمد علی بامر سلطان بدفع ایشان

پرداخت و آنها را بکلی قتل عام کرد و در سال ۱۸۰۵ (۱۲۱۶ هجری)

به حکومت مصر منصوب گشته حجاز و سودان را نیز تسخیر نمود
و شهر خرطوم را در ملتقای نیل ایض و ازرق بساخت و لقب
پاشائی یافت.



محمد علی پاشا از
آغاز حکومت اشتیاق
فراوانی بنرقی مصر
و تهیه وسائل آبادی
آنسر زمین داشت ،
و برای انجام این مقصود
از فرانسه مستشاران
و فضلائى چند طلبیده
بنرمت مصریان همت
گماشت . سپس برای
اصلاح امر فلاحت
بحفر قنوات و ترویج
زراعت پنبه و گندم

محمد علی پاشا

پرداخت و نیز در اصلاح امور لشکری مصر رنج بسیار برد ، چنانکه
قوای بری و بحری وی محتاج الیه سلطان عثمانی گنت و ساهانوی
شورشیان یونان را منکوب ساختند .

پس از آنکه محمد علی پاشا جمعی از لشکریان مصر را سرداری
ابراهیم پاشا فرزند خود بکمک سلطان عثمانی یونان فرساده و در
نتیجه جنگ، ناوارن منجمل خسارات عظیم شد، از سلطان درخواست
کرد که در عوض پاشائی و حکومت مصر را در خانواده وی موروثی

کند و حکومت سوریه را نیز بدو بخشید، لکن سلطان هیچیک از درخواستهای او را نپذیرفت - پس محمد علی پاشا بر آن شد که مقاصد خود را بزور سرنیزه انجام دهد و فرزند خود ابراهیم پاشا را با ۵۰۰۰۰ سپاه مأمور فتح شام نمود . ابراهیم پاشا نیز در اندک مدتی عکا و دمشق را مسخر کرده از جبال تروس بگذشت و در محل قونیه سپاهیان ترك را سخت درهم شکسته رو بجانب دریای مرمره و قسطنطنیه نهاد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲) .

پس از شکست قونیه سلطان محمود خان ثانی ناچار
به نیکلای اول متوسل شد . نیکلا نیز موقع رامفتن
شمرده ۱۵۰۰۰ سپاه بسواحل بغاز بوسفر فرستاد .

مداخله دول

اروپا

دول انگلیس و فرانسه و اطریش از مداخله روسیه سخت مضطرب شدند و برای اینکه دست روسیه را زودتر از سواحل دریای مرمره کوتاه کنند، سلطان را مجبور کردند که در خواستهای محمد علی - پاشا را بپذیرد . سلطان نیز ناچار تن برضا داد و بموجب معاهده **کوتاهیه** (۵ مه ۱۸۳۳) حکومت شام و نواحی خلیج اسکندرون را نیز بمحمد علی پاشا بخشید و پاشای مصر از آن تاریخ بر مملکتی حکمران شد که اهمیت آن بمراتب از عثمانی بیشتر بود .

پس از معاهده کوتاهیه نیکلای اول ناچار سپاهیان
خود را از سواحل بسفر احضار کرد ، لکن ضمناً
در محل **خونکار اسکله سی** ^۱ با سلطان عثمانی عهد

معاهده خونکار

اسکله سی

اتحادی بست (۸ ژوئیه ۱۸۳۳) . بموجب عهدنامه مزبور دولت روسیه متعهد شد که هر گاه خطری متوجه عثمانی شود سپاهیان خود را بکمک سلطان فرستد و بدین طریق فی الحقیقه سلطان تحت ایحمایه روسیه

گشت . دولت عثمانی نیز ملتزم شد که بغازهای داردانل و بسفر را بر جهازات جنگی عموم دول بجز روسیه ببندد و دریای سیاه را مأمین جهازات جنگی روسیه سازد .

معاهده خونکار اسکله سی در سیاست دول معظم اروپا سخت مؤثر افتاد و توجه آنانرا نسبت بأمور عثمانی بیشتر ساخت . از آن پس دول انگلیس و اطریش و فرانسه برای اینکه از مداخلات و نفوذ روسیه در امور عثمانی معانعت کنند، خود از آندولت حمایت کردند و چنانکه خواهد آمد بکمک عثمانی باروسیه بچک پرداختند .

پنجسال پس از معاهده کوتاهیه محمد علی پاشا بار دیگر ابراهیم پاشا را بفتح آسیای صغیر مأمور کرد و این بار نیز ابراهیم پاشا ۱۰۰۰۰۰ سپاه ترک را در شمال

چک دوم

مصر عثمانی

اسکندرون درهم شکسته ۱۲۰۰۰ نفر را اسیر کرد و ۲۵۰۰۰ تفنگ و ۱۶۰ توپ بغنیمت برد . چون خبر شکست سپاه ترک بقسطنطنیه رسید سلطان محمود از غصه بمرد و فرزند شانزده ساله اش عبدالمجید بجای وی نشست . در همانحال کاپیتان پاشا امیر البحر عثمانی نیز بوطن خیانت کرد و جهازات عثمانی را باسکندریه برده تسلیم محمد علی پاشا نمود . بنا برین امپراطوری عثمانی سخت در خطر افتاد و بیم آن بود که محمد علی پاشا قسطنطنیه را تسخیر کند و خلافت آل عثمان را منقرض سازد .

لکن دول معظم اروپا آسوده نشستند و مخصوصاً انگلیس و اطریش از ترس آنکه مبادا دولت روسیه بعنوان حمایت عثمانی و بموجب عهدنامه خونکار اسکله سی قسطنطنیه را تصرف کند ، سایر دول را بمداخله در امر اختلاف مصر و عثمانی دعوت کردند . دولت فرانسه که محمد علی پاشا را تحت الحمایه خود می نداشت و از زمان ناپلئون کبیر نیز بمصر نظری داشت، مایل بود که اختلاف

دولتین را بصلاح مصر رفع کند، ولی دولت انگلیس تشکیل دولت مقتدر مصر را در راه هندوستان مخالف مصالح خویش میدید و بدین سبب کوشش داشت که از قدرت محمد علی بکاهد. عاقبت نیز انگلیسان غالب شدند و وزیر خارجه آن مملکت **پالمرستون** اترار روسیه و دول اطربش و پروس را با خویشتن همداستان ساخته در لندن بصلاح سیاست انگلستان معاهده ای منعقد کرد (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۰). بنا بر معاهده لندن مقرر شد که خدیوی مصر در خانواده محمد علی پاشا موروثی باشد، ولی حکومت شام و ناحیه عسکا فقط تا پایان حیات بدو تفویض شود. لکن چون محمد علی بدین امر راضی نشد دول معظمه بر آن شدند که جز مصر بدو چیزی ندهند، پس دسته ای از جهازات انگلیس و اطربش با سکندریه رفت و محمد علی پاشا را بگلوله باران کردن آن بندر تهدید نمود، محمد علی پاشا نیز ناگزیر تن برضا داده سپاهیان خود را از شام احضار نمود و اختلافات مصر و عثمانی برطرف گشت.

پس از انعقاد معاهده لندن که بکلی بر خلاف مصالح فرانسه بود دولت مزبور نیز دول معظمه را بامضاء قراردادی که معروف به **قرارداد بغازهاست** دعوت کرد و بموجب قرارداد مزبور عبور کشتیهای جنگی عموم دول حتی روسیه از بغازهای سفر و واردات ممنوع گشت و از آن پس جهازات روس در بحر اسود محبوس گردید.

جنگ کریمه

پس از شورشها و انقلابات فراوانی که در مملکت عثمانی پدید آمد برخی از سلاطین آن مملکت در صد اصلاح اوضاع داخلی و تنظیم سپاه